



قم - حوزه علمیه
حضرت بقیت اللہ عج

مَعْلَم

نشریه پژوهشی
مَعْلَم

شماره دهم (۱۰)

اختلاف انسانها در شقاوت
امام خمینی رحمت الله علیه
اخلاق

سید حسین موسوی نسب
عصمت در اصطلاح کلامی

شیخ علی اربابی
چند نکته در مورد قرض

سید علی رضا مددی
تفکر در ذات خداوند!

محمد جواد علی محمدی (طلبه)
چرا طرح کلی؟

حسین حسینی (طلبه)
ایمان نصفه نیمه

محمد مهدی حیدری (طلبه)
عوامل تضعیف شیعه

موسوی - ذاکریان (طلبه)
یک امام یک معجزه

سجاد باقری (طلبه)
آسیب های فضای مجازی

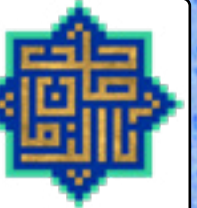
نصاری پور - سلطانی نژاد (طلبه)
رابطه علم و عمل

محمد صادق رحمانی (طلبه)
اشتیاق به طلبه شدن فرزندانمان!

رحمانی - نصاری پور (طلبه)
دلیل حکمت

علیرضا منصوریه (طلبه)
عزازیل: چرا؟ و چگونه؟!

سید محمد علی علوی لاجوردی



قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ قَالَ أَنَا عَالِمٌ فَهُوَ جَاهِلٌ.

[«التَّوْبَةُ وَ التَّهَيُّبُ» ج ١ / ١٣٠، الْحَدِيثُ ٤: «كَنَزَ الْعَمَالِ» ج ١٠ / ٢٤٣، الْحَدِيثُ ٢٩٢٩٠، عَنِ الطَّبْرَانِيِّ فِي «الْأَوْسَطِ»؛ «مُسْنَدُ الْإِمَامِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ» عَلَيْهِمَا السَّلَامُ / ٥٠، الْحَدِيثُ ٤٨؛ «مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ» ج ١ / ١٨٦]

استاد ما در تفسیر این حدیث می فرمودند: خداوند بی نهایت است و معنای بی نهایت بودن خدا این است که ذات خداوند از هر جهت نامتناهی و دارای تمام کمالات است و از هر جهت که فرض شود نامحدود است، جایی

نیست که نباشد، زمانی نیست که وجود نداشته باشد، کمالی نیست که دارا نباشد لذا ذات خدا هیچ حد و مرزی ندارد که او آفریده زمان و مکان و تمام خلایق من الازل الی الابد است خالق که لیس کمثله شیء. و همه چیز در مقابل بی نهایت صفر است و هیچ. به این معنا که اگر یک عدد با یک میلیارد صفر داشته باشیم طوری که حتی تصور چنین عددی از درک بشر خارج باشد در مقابل بی نهایت به منزله صفر است و هیچ.

حال علم عالم در مقابل چه بی نهایتی قرار گرفته که به منزله جهل می باشد. شاید تصور شود که علم این عالم در مقایسه با علم خداوند است که مسلمان منزله قطره ای است در مقابل اقیانوس با این که چنین قیاسی هم باطل است ولا یقاس بالله شیء. در حالی که واضح است منظور قائل از انا عالم در مقابل علم خداوند نیست بلکه نسبت به خودش گفته انا عالم و امیر المؤمنین نسبت به خود قائل فرموده اند فهو جاهل.

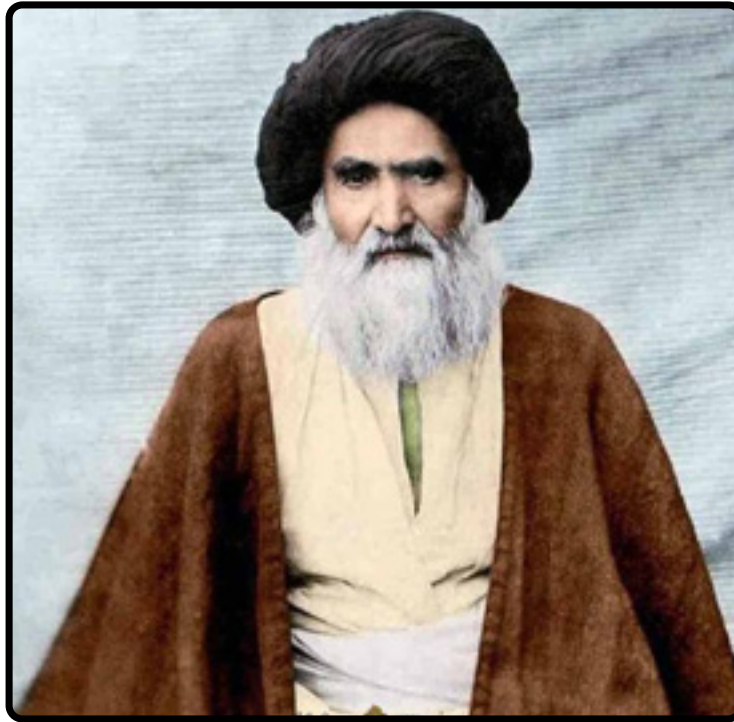
پس لازم است در ابتدا مقدمه ای بیان کنیم تا مفهوم حدیث واضح تر شود:

علم در یکی از اقسام خود به دو بخش تقسیم میشود: ١- علم عقل که همان برهان و علم به صغری و کبری و نتیجه است و این همان علمی است که ممکن است انسان را به تباهی بکشاند و انسان با وجود آن و گاهی با توهم وجود آن ادعای علمیت و اعلیمیت میکند. که اگر انسان

خودبین باشد و خود را بی نیاز بداند به گمراهی و استکبار و طغیان میرسد ان الانسان لیطغی أن رآه إستغنی.

علم عقل است که شیطان را مطرود درگاه خداوند ساخت زیرا شیطان ناری با چنین علمی قیاس کرد و به این نتیجه رسید که از انسان خاکی برتر است زیرا آتش از خاک برتر است و به تبع سجده اش بر آدم جائز نیست و همین باعث ندای الهی فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ و شقاوت ابدی عزازیل ابلیس شد.

و اینچنین علمی است که گویی کمر امیر المؤمنین را می شکند انجا که فرمودند قَصَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ عَالِمٌ مَثَهَّتْكَ وَ جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ هَذَا يُضِلُّ النَّاسَ عَنْ عِلْمِهِ بِتَهْتِكِهِ وَ هَذَا يَدْعُوهُمْ إِلَى جَهْلِهِ بِتَنَسُّكِهِ. که با وجود عالم بودن ممکن است کمر شکن باشد و موجب تباهی و این علم است که از دیدگاه عرفاء حجاب اکبر است.



در مقابل این علم عقلی علم دیگری داریم که یقذفه الله فی قلب من یشاء که این همان علم قلب است و حقیقت چنین علمی با مقدمات عادی و تحصیل و مطالعه و درس و بحث حاصل نمی شود، بلکه محتاج به تربیت نفس و تهذیب و صفا و ذکر و صلاة و اخلاص است تا نور معرفت با افاضات الهیه وارد قلب شود. و این معنی یکی از اشتباهات بزرگ مردم عادی است که مقداری از اصطلاحات و ظواهر و الفاظ علوم را یاد گرفته، و این ظواهر و الفاظ برای آنان بزرگترین حجاب و مانع شده، و تصور می کنند که به معرفت و علم رسیده اند، در صورتی که قدمی از مرحله جهل فراتر نگذاشته و بلکه محجوبیت آنها بیشتر شده است. اینست که بعضی از بزرگان گفته اند: علم حجاب اکبر است. پس حصول علوم رسمی و مباحث مربوط به موضوعات مادی و یا به دست آوردن علوم عقلیه به ظن

و بحث و فکر محدود، به هیچ وجه مربوط به حقایق و معارف الهی که باید از طریق شهود و عین یقین و حق یقین و إلهام حاصل شود؛ نخواهد بود، و بلکه این علوم موجب اشتباه و تحیر و اضلال میشود، و حاجب و مانع خواهد شد از حقیقت معارف. آری این علوم اگر به نیت خالص و توأم با تهذیب نفس تحصیل شود، بهترین کمک و قوی ترین مؤید سلوک به سوی کمال است. العلم إذا لم یعمل به لا یزید لصاحبه الا بُعداً و خساراً.

شاید به ذهن برسد که چه دلیلی بر بی نهایت بودن علم قلب است در مقابل علم عقل که هرچه تحصیل شود باز محدود است و متناهی.

و جواب واضح است و روشن که علم قلب جایگاهش قلب است و قلب نامحدود است چون جایگاه خداست انجا که فرموده لَا یَسْعَى أَرْضِي وَ لَا سَمَائِي وَ لَكِنْ یَسْعَى قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ وَ خداوند نیاز به جایگاه بی نهایت دارد و آنجا که فرمود قلب المؤمن حرم الله و قلب المؤمن عرش الرحمن.

و به همین دلیل است که علم عقلی محدود در مقابل علم قلبی نامحدود هر چقدر هم زیاد باشد به منزله جهل است و از انجا که قائل گفته انا عالم و نفس خود را عالم دانسته و نفس هم دارای هر دو نوع علم است و این علم در مقابل علم قلب نامحدود به منزله صفر است و جهل.

و بین علم عقلی و علم قلبی عموم من وجه است که انسان کامل جامع العلمین است که علم عقل با درس و فکر است و علم قلب با ذکر و شهود. و بواسطه علم قلب ظاهر میشود کرامات عیدیه نزد علماء و بزرگان. وقایعی که با توجه به علم عقلی هیچ توجیهی برای آن پیدا نمیشود و باید با قلب آن را درک کرد و همین قلب است که

میتواند شاهد خدا باشد اگر لیاقت آن را پیدا کند. که امیرالمؤمنین فرمودند خداوند به دید چشم دیده نمی شود و لكن تراه القلوب بحقائق الإیمان و این همان قلب و دل است که میبیند خدای جل و علا را و میشنود صدایش را و حس میکند وجودش را و گمراه است کسی که به دنبال دیدن حق است با چشم سر و انتظار شنیدن صدای رب را دارد با اعضاء و جوارح شنوایی. و بدان که هرچه علم عقل بدون معرفت قلبی بیشتر شود طغیان و غرور و ادعای اعلیمیت بیشتر میشود و در مقابل هرچه ظرف قلب وسیعتر شود نورانی تر میشود و علمش بیشتر می شود و در نتیجه تواضع و فروتنیش بیشتر میشود که ثمره العلم الخشیه و إنما یخش الله من عباده العلماء تا جایی که برسد به مرحله ای که در کنار اسم و امضای خود با اعتقاد بنویسد الحقیر الاحقر...

دلیل حکمت

علیرضا منصوریه (طلبه)

مفهوم شناسی

حکمت در لغت از ریشه حَكَمَ به معنای منع است. [۱] و از ماده عود به معنای رجوع و بازگشت اسم زمان مکان و مصدر میمی است. [۲] و در اصطلاح معنای متعددی بیان شده است از جمله شناخت موجودات از راه عقل و علم. [۳] یا انجام کار در نهایت استواری و کمال [۴] و یا منزّه بودن از کار زشت و عبث [۵] و نیز به معنای غایت مندی فاعل در کار است. [۶]

خداوند متعال حکیم است حکیم به معنای کسی که کار بیهوده و لغو از آن سر نمیزند بنابر این خلقت عالم بیهوده نیست و قطعاً هدفی در آن نهفته است که به آن معاد مینامند.

تعریف

خداوند متعال غنی و بی نیاز است و نمیشود گفت که خداوند عالم را آفرید تا به کمال برسد و در نتیجه آفرینش جهان چیزی جز ذات خدا هدف نیست زیرا خداوند متعال ذاتاً آخر است چنانچه ذاتاً هم ظاهر و هم باطن است.

(هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن)

گفتیم خداوند متعال حکیم است و حکیم کار بیهوده نخواهد کرد و جهان آفرینش را خدا آفریده است و از مبدای حکیم پدید آمده است قطعاً این جهان هدفی دارد که بدون دست یابی از آن ناقص خواهد بود.

جهان پر از خیر و شر است مانند مرگ زندگی همگون ناهگون کمبود کاستی محرومیت ستمکاری ظلم با این همه بی نظمی نمیتواند مطلوب حقیقی و هدف واقعی یک انسان یا مخلوق خداوند متعال باشد.

علامه مجلسی ادم نامدار شیعه و بزرگان شیعه درباره توحید و صفات الهی بیان کرده است یکی از صفات خداوند متعال حکیم بودن آن است حکیم هم یعنی کارهای خود را با مصلحت کامل انجام میدهد و اگر با دقت به ستارگان کهکشانی های بزرگ کوه های حیرت آور دریا ها انواع جانوران ها و گیاهان ها و... و از همه مهم تر دستگاه پیچیده ادمی هر کس متوجه میشود این حیات پدیده ها با نظم دقیق و کار حساب شده به وجود آمده است و متدام خواهد بود پس نتیجه میگیریم این زندگی کوتاه مدت نخواهد بود و با مرگ از بین نخواهد رفت. به فرض اینکه زندگی ما با مرگ به پایان برسد حکمت خدا زیر سوال خواهد رفت چون ما گفتیم خداوند کار بیهوده نمیکند و مصلحتی در آن است و ناظم این دنیا با این همه عظمت کار لغو انجام نمیدهد پس نتیجه میگیریم بعد از مرگ تازه به هدف اصلی خداوند متعال خواهیم رسید [۷]

حکمت الهی نیز اقتضا می کند که معاد وجود داشته باشد؛ چراکه اگر حیات انسان محدود به همین دنیا می بود و زندگی جدیدی نداشت که در آن جا مورد محاسبه قرار گیرد، خلقت انسان با شرایط و امکاناتی که خداوند متعال برای تربیت او در این دنیا مهیا نموده و همچنین وعده و وعیدهایی که توسط پیامبران الهی درباره عالم آخرت و بهشت و جهنم به مردم رسیده، همگی لغو و بیهوده میگشت و با حکمت الهی سازگار نبود. خدای تعالی خود نیز در قرآن کریم این امر را مورد تأکید قرار داده و می فرماید: [۸]

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» [۹]

آیا گمان می کنید که شما را بیهوده خلق کردیم و به سوی ما باز نخواهید گشت؟

آیات

خداوند بزرگ بر هدفمند بودن خلقت آسمان و زمین و سایر پدیده ها و انسان تأکید نموده است.

و این نشانه ای است که خداوند همه ی کارهای خود را حساب شده انجام میدهد و حکمتی در آن نهفته است (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ) [۱۰] و ما آسمان ها و زمین را و آنچه را که در میان این دو است، به بی هدف) نیافریدیم.

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ) [۱۱] آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید؟!

(أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى) [۱۲] آیا انسان گمان می کند بیهوده رها می شود؟ آفرینش مرگ و حیات و آزمون بزرگ زندگی در عمل به تکالیف، حاکی از هدفمند بودن خلقت انسان است.

(الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلِغَكُمْ إِلَيْنَا أَحْسَنُ عَمَلًا) [۱۳] آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در مورد هدفمندی آفرینش و ضرورت معاد می فرماید:

(إِنَّمَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ، فَمَا خَلَقَ أَمْرًا عَبَثًا فِئْلَهُو، و لَا تُرِكَ سُدًى فِئْلَهُو، و مَا دُنِيَاهُ الَّتِي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبَّحَهَا سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ) [۱۴]

ای مردم آیا از خدا پروا دارید؟ هیچ کس از شما بیهوده آفریده نشده است که شما به لهو و بازی پردازید و از سر خود رهانگردید تا به کارهای لغو و بیهوده بی ارزش پردازید و دنیایی که برای شما زیبا است جای آخرت را برای شما نگیرد که با بد نگری زشت شمرده شود.

و بعد حضرت میفرماید تقوا پیشه کنید تا موجب عزت و از حوادث هولناک در امان باشید و خود را آماده جهان عابدی کنید. [۱۵]

سوالات

حکیمانه بودن آفرینش و رابطه آن با معاد

چه رابطه ای میان هدف مندی آفرینش و قیامت انسان است؟ به عبارت دیگر قیامت چه کمالی را به انسان می بخشد که آفرینش انسان را هدف دار کرده است که کارهای خدا از عبث و بیهوده بودن خارج میکند و صفات حکیمانه به خود میگیرد؟ مفسران و متکلمان پاسخ هایی در رابطه به این داده اند که مهم ترین آنها ذکر خواهد شد:

دلیل برپایی قیامت، با توجه به آیات حکیمانه بودن آفرینش، و رسیدگی به اعمال دنیا و بعد از آن پاداش کیفر است اما در این مطلب اختلاف مختصری وجود دارد بسیاری از مفسران بیان کرده اند از جمله مرحوم آقای طبرسی و شیخ طوسی آفرینش انواع حیوانات برای فایده های روشن برای خردمندان به منظور رسیدن به پاداش بزرگ از مظاهر خداوند متعال است [۱۶]

زخم شری آفرینش انسان با ویژگی عقل و توانایی و تکلیف او به انجام دادن اعمال پسندیده و پاداش بر اعمال در قیامت را حکمت آفرینش ذکر نموده، و عقیده دارد: جزا بر اعمال، حکمت آفرینش عالم است و کسی که پاداش و کیفر را نفی کند، حکمت آفرینش را نفی کرده است. [۱۷]

شبهات

شبهه اول

وقتی که ما معتقد باشیم تمام امور جهان بر اساس حکمت و مصلحت الهی مقدر میشود دیگر دعا کردن چه فایده ای دارد؟ آن چه که قرار است اتفاق بیوفتد بر اساس حکمت و مصلحت الهی خواهد افتاد و شاید خواسته شما در این محدوده قرار نگیرد؟

پاسخ

اولاً: دعا کردن دستوری است و که خداوند حکیم داده است و حکم خداوند حکیم منافاتی با او ندارد.

ثانیاً: دستور به دعا فقط برای اجابت نیست بلکه حکمت اصلی دعا ارتباط با خدای متعال است.

ثالثاً: دعای ما در سلسله اسباب حکمت و مصلحت خدا قرار دارد مواهب او نسبت مستقیمی لا شایستگی ها ولیاقت های طرف دارد بنده های واقعی با رفتن در خانه ای خداوند میزبان شایستگی خود را بالا میبرد.

رابعاً: توجه به اثرات و برکات این دعا ها نشان میدهد که این آموزه دینی به هیچ وجه بی ثمر نیست. [۱۸]

شبهه دوم

پراکندگی اجزاء بدن (شبهه عدم علم خداوند) در سوره مبارکه ق ایه ۳ این شبهه از سوی منکران بیان شده است.

(أَنذًا مِثْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ)

آیا می توان این چنین باشد که پس از مردن و تبدیل شدن به خاک بازگشتی وجود داشته باشد حال اینکه پس از مرگ بدن انسان متفرق شده است و اجزاء آن یا به خاک تبدیل می شوند و یا با خاک مخلوط شده است پس از این دگرگونی دیگر آن اجزاء قابل تشخیص نمی باشند پس چگونه می توان حیات دوباره را پذیرفت؟ پس باید بدنهای بی شمار را از یکدیگر تشخیص بدهد تا هر روحی را به بدنش برگرداند.

پاسخ

این سوال از طرف کسانی بیان شده است که علم نامحدود یا نامتناهی الهی را شناخته اند و ان علم را با علم ناقص و محدود خودشان مقایسه کرده اند و باید گفت که علم خداوند متعال هیچ حد مرزی ندارد و بر همه چیز احاطه کامل دارد و هیچ وقت خداوند متعال چیزی را فراموش نمیکند. [۱۹]

نتیجه

پس ما به این نتیجه رسیدیم که خداوند متعال کار بیهوده و لغو انجام نمیدهد و این آفرینش بدون اینکه به مقصدش برسد پایان نمی یابد.

[۱] ابن فارس ق: ۱۴۰۴ ج ۲ ص ۹۱

[۲] راغب اصفهانی ق: ۱۴۱۲ ص ۵۹۳

[۳] طوسی ق: ۱۴۰۷ ص ۳۰۱

[۴] بیهقی ق: ۱۴۱۷ ج ۱ ص ۴۷

[۵] راغب اصفهانی ق: ۱۴۱۲ ص ۲۴۹

[۶] طباطبایی ق: ۱۴۱۷ ج ۱ ص ۱۸۶

[۷] عقاید ۶ صفحه ۴۵

[۸] خلاصه درس عقاید معاد محمد بیابانی اسکویی صفحه ۵۰

[۹] سوره مومنون ایه ۱۱۵

[۱۰] سوره دخان ایه ۳۸

[۱۱] سوره مومنون ایه ۱۱۵

[۱۲] سوره قیامت ایه ۳۶

[۱۳] سوره ملک ایه ۲

[۱۴] نهج البلاغه حکمت ۳۷۰

[۱۵] معرفت معاد ایت الله مکرام شیرازی

صفحه ۴۳

[۱۶] طبرسی ۱۳۷۲ ج ۸ ص ۳۵۶

[۱۷] زمخشری ق: ۱۴۰۷ ج ۱ ص ۴۵۴

[۱۸] دانشنامه اینترنتی امین رحمت مدخل انسان و

جهان اعمال انسان عبادت دعا

[۱۹] آموزش عقاید ایت الله مصباح یزدی جلد ۳ ص ۵۵

چند نکته در مورد قرض



سید علی رضا مددی

۱ قرض دادن از مستحبات موکدی است که در روایات برای آن فضیلت‌های بسیاری شمرده شده و طبق برخی روایات از صدقه دادن هم افضل دانسته شده چرا که ثواب آنچه که صدقه داده میشود ده برابری است و ثواب آنچه قرض داده میشود هجده برابر محسوب میشود.

همچنین در برخی روایات آمده که برای کسی که بخاطر خدا به مومنی قرض دهد مادامی که قرضش ادا نشده ثواب صدقه دهنده نوشته میشود.

۲ در قرض دادن صیغه خواندن لازم نیست و نیت کافیست.

۳ اگر برای بازپرداخت قرض زمانی را معین نکرده باشند یا زمان معین شده رسیده باشد، هر وقت طلبکار درخواست کرد، واجب است بدهکار در صورت توانایی قرض را فوراً بازگرداند. ولی اگر به درخواست بدهکار یا هردو نفر، زمانی برای پرداخت تعیین کرده باشند، پیش از آن لازم نیست بدهی را بدهد هرچند طلبکار درخواست کند.

۴ در طرف دیگر هم هروقت بدهکار قصد پس دادن قرض را داشته باشد، طلبکار باید قبول کند، مگر آنکه برای بازپرداخت بدهی زمانی را معین کرده باشند که در این صورت طلبکار میتواند تا آن زمان از دریافت بدهی خودداری کند.

۵ اگر بدهکار غیر از خانه‌ای

که در آن نشسته است، و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها با ملاحظه شأن و موقعیت اجتماعی او احتیاج دارد و بدون آنها در زحمت می‌افتد، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.

۶ مهمترین مسئله در قرض این است که این عمل مستحب به ربا که گناه کبیره است منجر نشود.

بصورت کلی ربا در قرض در جایی اتفاق می‌افتد که طلبکار علاوه بر دریافت طلب خود، دریافت «نفعی» اضافه تر را هم «شرط» کند.

این مسئله یک مثال سراسر است دارد: طلبکار شرط کند که بدهکار در هنگام پرداخت بدهی، میبایست چیزی اضافه بدهد، مثلاً اگر مبلغی را قرض داده شرط کند بدهکار در هنگام پرداخت بدهی، مبلغی اضافه یا چیزی در کنار اصل بدهی، اضافه بدهد.

ولی گاهی این ربا به چشم نمی‌آید، مثلاً کسی قرضی بدهد که منفعتی غیر مادی به دست بیاورد، مثل اینکه به صندوق خانوادگی قرض الحسنه قرض بدهد که بعداً بتواند وام بگیرد، یا به صاحبخانه قرض بدهد که به ازای این قرض، صاحبخانه اجاره کمتری بگیرد.

این مسئله به نیت شخص برمیگردد و برای همین در مثال اول اگر شخص واقعا بخاطر کمک به دیگران پولی را صندوق بگذارد و بعد هم از حق وام آن استفاده کند مشکلی نیست. شاید یک راه راحت برای فهمیدن نیت هم این باشد که با خودش حساب کند که اگر وامی در کار نبود هم در این صندوق شرکت میکرد یا خیر؟

همچنین یکی از موارد مهم ربا، جایبست که قرض

دهنده انجام کاری را شرط کند، مثلاً طلا قرض بدهد و شرط کند که بدهکار در هنگام پس دادن، با آن طلا چیزی ساخته باشد.

پس ملاک کلی در اینکه عمل بسیار مستحب قرض به گناه کبیره ربا نیفتد این است که قرض دهنده هیچ نفع و سودی زیاده بر اصل آنچه قرض داده را برای بازپرداخت طلب خود شرط نکند.

۷ ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است، ولی خود قرض صحیح است، و کسی که قرض ربایی گرفته است، مالک می‌شود، ولی قرض دهنده مالک زیادتی که می‌گیرد نمی‌شود، و تصرف او در آن حرام است.

۸ از طرف دیگر از مستحبات پس دادن قرض اینست که بدهکار، مقداری اضافه بر بدهی خود را پرداخت کند، و چون این مقدار اضافه از طرف طلبکار شرط نشده بود، ربا نیست، بلکه پرداختن آن مستحب است.

۹ اگر کسی اسکناس قرض بدهد زیادتر گرفتن جایز نیست هرچند مقدار بدهی با توجه به گرانی قیمت‌ها کم ارزش شده است، ولی بنظر آیت الله سیستانی اگر بخاطر تورم و مانند آن ارزش مقدار قرض به حد زیادی پایین بیاید احتیاط واجب آن است که بدهکار با طلبکار مصالحه کند و بنا بر احتیاط واجب نمیتواند صرفاً اصل پول کم ارزش شده را پرداخت کند.

تفصیل مسائل قرض به نظر آیت الله سیستانی را از اینجا (<https://www.sistani.org/persian/>) بخوانید.

مَنْ وَدَّ الدِّيَّ يُعْرِضْ لِلَّهِ وَرَضَ حَسَنًا
فِيْصْرٍ عَفَا لَهُ وَلَمْ يَرْكَبْ كَرِيْمًا



اخلاق



سید حسین موسوی نسب

بسم الله الرحمن الرحيم

اخلاق از پایه ای‌ترین مفاهیم هر دینی است و دین اسلام نیز یکی از مهمترین اهداف و رسالت‌های خود را تعالی اخلاق می‌داند، لذا ضروری است مفهوم آن به طور کامل و به درستی مشخص گردد.

عموم لغتشناسان، «خُلُق» را با واژه «خَلَق» هم ریشه دانسته‌اند. وقتی گفته می‌شود: «فلان کس خُلُق زیبایی دارد»، بدین معناست که سرشت یا صفت معنوی و درونی زیبایی دارد؛ آن چنان که وقتی می‌گویند: «فلان کس خَلَق زیبایی دارد»، اشاره به ظاهر زیبا و اندام متناسب و هماهنگ او است. [۱]

پس «اخلاق» جمع «خُلُق» و «خُلُق» می‌باشد. خُلُق به معنی قوا و سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می‌شود. به گفته «راغب» در کتاب «مفردات»، این دو واژه در اصل به یک ریشه بازمگردند، خُلُق به معنی هیئت و شکل و صورتی است که انسان با چشم می‌بیند و خُلُق به معنی قوا و سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می‌شود. [۲]

پس واژه «اخلاق» از ریشه «خلق» بوده و در لغت به معانی گوناگون آمده است؛ از جمله: «خلق با فتح خاء به معنای: ویژگی ذاتی، حالت طبیعی، خوی، فطرت، جوهره و طبیعت و با ضم خاء به معنای سرشت و سجه، اعم از سجه و سرشت نیکو و پسندیده مانند جوامردی و شجاعت یا زشت و ناپسند مانند بخل و فرومایگی». [۳]

آن چه از دیدگاه اهل لغت در باب شناخت معنای «اخلاق» در خور تأمل و دقت است این است که به نظر آنان «خلق و خوی، مانند ویژگی‌های فیزیکی و جسمی ریشه در اعماق وجود انسان دارد و به آسانی قابل تغییر و زوال نیستند؛ مگر با برنامه ریزی‌های درست و دقیق تربیتی و پرورشی که مربی اخلاق بتواند با نهادینه کردن فضایل اخلاقی در درون فرد، رفتارهای زشت را به کلی از وی ریشه کن کند. بنابراین، اخلاق در نزد لغویان به معنای صفت یا ملکه ای است در نفس انسان که بدون تفکر و تأمل منشأ صدور افعال خیر و شر از وی می‌شود». [۴]

علمای علم اخلاق معنایی نزدیک به گفتار اهل لغت، برای «اخلاق» بیان کرده‌اند، آنها بر این امر تأکید دارند که: «خلق عبارت است از ملکه و هیئت خاصی که در نفس انسان رسوخ دارد و مبدأ صدور رفتارهایی است که بدون تفکر و تأمل و به آسانی از او صادر می‌شود. ملکات نفسانی

دو دسته اند: فطری و ذاتی که جزو سرشت آدمی است و اکتسابی که با تلاش و تمرین و عادت به دست می‌آید؛ چنان که بخیل در ابتدا با سختی چیزی را می‌بخشد، اما بخشنده‌گی در اثر تکرار، به صورت خوی و عادت او در می‌آید و به تدریج تبدیل به ملکه می‌شود». [۵]

اخلاق را از طریق آثارش نیز میتوان تعریف کرد، و آن این است که گاه فعلی که از انسان سر می‌زند، شکل مستمری ندارد؛ ولی هنگامی که کاری بطور مستمر از کسی سر میزند (مانند امساک در بذل و بخشش و کمک به دیگران) دلیل آن است که یک ریشه درونی و باطنی در اعماق جان و روح او دارد، آن ریشه را خلق و اخلاق می‌نامند.

ابن مسکویه در کتاب «تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراف» می‌گوید:

«خُلُق همان حالت نفسانی است که انسان را به انجام کارهایی دعوت می‌کند بآنکه نیاز به تفکر و اندیشه داشته باشد». [۶]

فیض کاشانی در کتاب حقایق می‌گوید:

«بدان که خوی عبارت است از هیئتی استوار با نفس که افعال به آسانی و بدون نیاز به فکر و اندیشه از آن صادر می‌شود». [۷]

بر همین اساس میتوان اخلاق را به دو بخش تقسیم کرد: «ملکاتی که سرچشمه پدید آمدن کارهای نیکو است و اخلاق خوب و ملکات فضیله نامیده می‌شود، و آنها که منشأ اعمال بد است و به آن اخلاق بد و ملکات رذیله می‌گویند». در این زمینه گفته اند:

«البته گاه به آثار عملی و افعال ناشی از این صفات نیز واژه اخلاق اطلاق می‌شود؛ مثلاً، اگر کسی پیوسته آثار خشم و عصبانیت نشان مدهد به او می‌گویند: این اخلاق بدی است، و برعکس هنگامی که بذل و بخشش می‌کند می‌گویند: این اخلاق خوبی است که فلان کس دارد؛ در واقع این دو، علّت و معلول یکدیگرند که نام یکی بر دیگری اطلاق می‌شود». [۸]

شایع‌ترین کاربرد اصطلاحی اخلاق در میان اندیشمندان اسلامی عبارت است از «صفات نفسانی راسخ و پایداری که موجب می‌شوند افعالی متناسب با آن صفات به سهولت و بدون نیاز به تأمل و تروی از آدمی صادر شود».

[۹] مطابق این دسته، «تعاریف اخلاق تنها شامل صفات نفسانی پایداری است که در نفس رسوخ کرده باشد و شامل صفات ناپایداری که به صورت ملکه نفسانی در

نیامده‌اند نمی‌گردد؛ در این صورت شخص بردباری که به صورت موردی دچار غضب می‌شود یا بخیلی که با تأمل و تفکر فراوان بخششی می‌کند از این تعریف خارجند». [۱۰]

باید توجه داشت که تعریف اخلاق هم شامل فضایل اخلاقی می‌شود و هم شامل رذایل اخلاقی؛ از این رو اگر این هیأت به گونه‌ای باشد که افعال زیبا و پسندیده از آن صادر گردد، آن را اخلاق نیک و فضیلت می‌نامند و چنانچه آن هیأت به گونه‌ای باشد که موجب صادر شدن افعالی زشت و ناپسند گردد، اخلاق بد و رذیلت نامیده می‌شود. به عبارت دیگر «واژه اخلاق هم خوی‌های نیکو و پسندیده مانند جوان‌مردی و دلیری را شامل می‌شود و هم خوی‌های زشت و ناپسند همچون فرومایگی و بزدلی را. وجود ملکات اخلاقی در نفس هر فردی موجب می‌گردد که رفتار وی نیز متأثر از آن ملکات اخلاقی بوده و به نوعی ضرب المثل از کوزه برون همان تراود که در اوست مربوط به همین مسئله بوده است» و نشان می‌دهد که رفتار انسانها تابع اخلاق درونی آنهاست.

دین اسلام برای اخلاق، اهمیت فراوان قائل شده است. قرآن به مفاهیم اخلاقی چون خیر و شر، عدل و ظلم، صبر و احسان توجه فراوان داشته و هدف مهم رسالت پیامبر(ص) را اصلاح اخلاق انسان‌ها بیان کرده است. [۱۱]

از تعاریفی که برای اخلاق بیان شد نکاتی به دست می‌آید: «اولاً، تأکید بر ثبات و پایداری ملکات اخلاقی و صفات نفسانی است که نسبتاً پایدار هستند و به آسانی قابل تغییر نیست؛ ثانیاً، رفتارهای اخلاقی، اعم از خوب و بد ریشه در ملکات نفسانی دارد و همانند آن، به ندرت تغییر پذیر است؛ ثالثاً، کلمه اخلاق دو کاربرد دارد: گاه به خود آن ملکات نفسانی اطلاق می‌شود و گاه بر نفس رفتار اخلاقی صادر شده از انسان، هرچند با فکر و اندیشه همراه باشد. در بین مردم عرب زبان کاربرد دوم رواج بیشتری دارد. وقتی گفته می‌شود فلان کس اخلاق نیکو دارد، برداشت عمومی آن است که رفتارش نیکوست». [۱۲]

در مجموع با بررسی تعاریف مختلف اخلاق می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که اخلاق به مجموعه روحیات و خویهای درونی انسان گفته می‌شود که منجر

به بروز و ظهور رفتارهای بیرونی وی می‌شود، چه این صفات خوب باشند یا بد، و چه فردی باشند یا اجتماعی. اما تعریف مختار از اصطلاح اخلاق در این پژوهش تعریفی است که آیت‌الله مصباح از آن ارائه داده است:

«واژه اخلاق به

و کفران در برابر نعمتهای بی پایان او و امثال این امور که علمای اخلاق در کتب اخلاقی از آن بحث نموده‌اند و جزو فضائل یا رذائل اخلاقی شمرده‌اند می‌تواند جنبه فردی داشته باشد، و درباره یک فرد که زندگی کاملاً جدا از اجتماع دارد نیز صدق کند. [۱۴]

و بخش دیگری از مسائل اخلاقی که در ارتباط فرد با جامعه شکل می‌گیرند را اخلاق اجتماعی نامیده و اینگونه آن را توصیف کرده اند:

«برخی دیگر از مسائل اخلاقی در رابطه فرد با انسان‌های دیگر شکل می‌گیرند؛ به‌گونه‌ای که اگر یک انسان، تنها زندگی کند، برای او مطرح نخواهند بود. به این خوی‌ها اخلاق اجتماعی گفته می‌شود که می‌توان از آن با عنوان رابطه انسان با دیگران یاد کرد و مواردی مثل حسن خلق، احسان و... از جمله آنها هستند.» [۱۵]

از اینجا تقسیم اخلاق به اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی روشن می‌گردد، ولی باید توجه کرد که «اخلاق اجتماعی وزنه سنگین‌تری در علم اخلاق دارد و شخصیت انسان بیشتر بر محور آن دور می‌زند» [۱۶] اگر چه اخلاق فردی نیز سهم قابل توجهی در شخصیت انسان دارد.

- [۱]. زبیدی، سید مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۶، ص ۳۳۷.
- [۲]. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، ذیل واژه اخلاق.
- [۳]. دهخدا، علی اکبر، فرهنگ فارسی، ذیل واژه اخلاق.
- [۴]. زبیدی، سید مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲۵، ص ۲۵۷.
- [۵]. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۱۱.
- [۶]. ابن مسکویه، ابی علی، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ج ۱، ص ۵۱.
- [۷]. فیض کاشانی، ملا محسن، حقائق، صفحه ۵۴.
- [۸]. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۲۳.
- [۹]. ابن مسکویه، ابیعلی، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ص ۵۲.
- [۱۰]. مصباح یزدی، محمدتقی، فلسفه اخلاق، ص ۱۰.
- [۱۱]. ر.ک: بقره، ۱۵۱؛ آل عمران، ۱۶۴؛ جمعه، ۲.
- [۱۲]. ابن مسکویه، ابی علی، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، ج ۱، ص ۵۱.
- [۱۳]. مصباح یزدی، محمدتقی، فلسفه اخلاق، ص ۱۶.
- [۱۴]. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۲۹.
- [۱۵]. همان، ۳۰.

هر صفتی چه پایدار و چه غیر پایدار که منشا انجام کارهای پسندیده و نیکو، یا کارهای بد و ناپسند در انسان می‌گردد اطلاق می‌شود، چنان که به آن کار نیز کار اخلاقی گفته می‌شود. مثلاً اگر شخص بخیل برخلاف مقتضای طبع خود و برحسب اتفاق بذل و بخششی نماید به صفتی که عامل چنین کاری در او شده است خلق و به کار او کار اخلاقی- نیکو- گفته می‌شود.» [۱۳]

مسئله‌ای که در باب اخلاق به وجود می‌آید آن است که آیا مسائل اخلاقی در رابطه با انسان‌های دیگر شکل می‌گیرد بطوری که اگر یک انسان تنها زندگی کند، اخلاق برای او مفهوم نخواهد داشت، یا این که پاره‌ای از مفاهیم اخلاقی درباره یک انسان تنها نیز صادق است.

ممکن است برخی بگویند تمام اصول اخلاقی بازگشت به مناسبات خاص اجتماعی انسان با دیگران می‌کند، بطوری که اگر اجتماعی اصلاً وجود نمی‌داشت و هر انسان کاملاً جدا از دیگران می‌زیست، و هر فردی بی خبر از وجود دیگری زندگی می‌کرد، اخلاق اصلاً مفهومی نداشت. بنابراین، انسان منهای اجتماع، با انسان منهای اخلاق، همراه خواهد بود. اما علمای اخلاق نظری کاملاً متفاوت دارند و معتقدند که هرچند بخش اعظم اخلاق در مواجهه با اجتماع شکل می‌گیرد، اما بخش زیادی از آن نیز در حیطه فردی معنا پیدا می‌کند.

آن بخش از مسائل اخلاقی که مربوط به حیطه‌های فردی می‌شوند را اخلاق فردی نام گذاشتند و در توضیح آن آورده اند:

«در عین این که باید اعتراف کرد که بسیاری از فضائل و رذائل اخلاقی با زندگی اجتماعی انسان بستگی دارد، چنان نیست که این مساله عمومیت داشته باشد، زیرا بسیاری از مسائل اخلاقی هستند که فقط جنبه فردی دارند، و در مورد یک انسان تنها نیز کاملاً صادق است؛ مثلاً، صبر و جزع بر مسائل، شجاعت و ترس در برابر پیشامدها، استقامت و تبلی در راه رسیدن یک فرد به هدف خود، غفلت و توجه نسبت به آفریدگار جهان، شکر

آسیب‌های فضای مجازی



محمد هادی نصاری پور، محمد علی سلطانی نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

امروزه یکی از مهمترین جنبه‌های زندگی بشر فضای مجازی است که فواید بسیاری دارد لکن در کنار این فواید به یکی از معضلات اجتماعی تبدیل شده است؛ به گونه ای که در بزرگترین موضوعات زندگی مثل ازدواج آسیب‌های آن به وضوح دیده میشود و گاه با تغییر احساسات افراد آنها را به طور ناخودآگاه وادار به انتخاب‌های غلطی مثل خودکشی و... میکند.

از مهمترین نقش‌های آن در زندگی بشر می‌توان به چهار مورد ذیل اشاره نمود جذب شدن به ارزش‌های بیگانه و عدم بلوغ یکی از بارزترین نقش‌های آن است و همچنین فضای مجازی در آسیب‌های روانی تاثیر بسزایی دارد همچنین از دیگر نقش‌های آن می‌توان به آسیب‌های جسمانی اشاره نمود از

دیگر این موارد اعتیاد اینترنتی و انزوا طلبی است.

همانطور که بیان شد یکی از این آسیب‌ها آسیب‌های روانی است یعنی باعث می‌شود احساس تنهایی در انسان سر زند و کاهش استفاده از فضای مجازی می‌تواند در واقع احساس تنهایی و انزوا کمی را برای انسان ایجاد کند.

اعتیاد به اینترنت عبارت است از استفاده بیش از حد نادرست و بیمارگونه از اینترنت این مشکل ناشی از فضای مجازی و زندگی در دنیای مدرن است صرف نظر از اینکه اعتیاد به اینترنت را بیماری یا آسیب روانی یا مشکل اجتماعی بدانیم پدیده‌ای است مزمن فراگیر و عود کننده که با صدمات جدی جسمانی مالی خانوادگی و روانی همراه است

چنانچه پیشتر بیان شد یکی از عوارض و تاثیرات فضای مجازی عوارض

و آسیب‌های جسمانی آن است برای مثال ضعف بینایی از این

آسیب‌ها می‌باشد یا همچنین پایین آمدن کیفیت خواب و به

وجود آوردن اختلالات ذهنی از این آسیب‌ها است یکی دیگر

از این مثال‌ها منزوی شدن کودکان است و تومور مغزی می‌تواند از این

نشئت بگیرد. اینترنت بستری گسترده بوده که در آن افراد می‌توانند تعاملی

گسترده و وسیع داشته باشند از این رو مصرف گرای و روابط

آزاد و تنوع طلبی و غیره در افراد رواج پیدا می‌کند از

همین رو است که موجب گرایش به ارزش‌های بیگانه

و عدم بلوغ میشود.



اختلاف انسانها در تنقوت



امام خمینی، رحمة الله علیه

سعادت برای اشخاص، مختلف است، همین طور شقاوت هم مختلف می باشد؛ مثلاً شقاوت ملاها غیر از شقاوت عوام است؛ چنانکه سعادت آنها هم متفاوت است، زیرا یک دسته از نوع بشر شبیه حیوانات هستند، مثل امریکاییهای اصلی قدیم یا وحشهای افریقا، چون اینها از مبدأ و معاد خبری ندارند و از امور اعتقادی محروم بوده و متوجه معانی نبوده اند و آن چیزهایی که به قلوب ما خطور می کند، اصلاً به اذهان آنها خطور نکرده است و در غفلت بحت مانده اند؛ لذا اینها، هم از سعادت اعتقادی حق و هم از شقاوت اعتقادی باطل محروم هستند، اینها مثل حیواناتند که فقط جهات حیوانیشان مثل غضب و کینه و سبیت تکمیل می شود، پس اینهایی که مثل حیوانات بوده و قوای حیوانیشان کامل شده و ملکات حیوانی تحصیل کرده اند، در آخرت فقط تجرد برزخی حیوانی دارند و ملکاتشان طبق نفوس برزخیه آنها فعالیت خواهد کرد.

و از این جهت در شقاوت خواهند بود که از درون نفس، طبق ملکات، موجبات اتم تشکیل خواهند داد و از این جهات که انشائات نفس، طبق ملکات خواهد بود، چنین کسانی معذب خواهند بود؛ چون هیچ صورت اعتقادی نداشتند و نور توحیدی در قلوبشان اکتساب نشده که بعد از چندی ظهور و بروز نماید. و خلاصه نور توحیدی به صورت اعتقادی حتی به طور کمون و اضمار حاصل نبوده و کسب نشده تا از این راه بعد از مدت متمادی نجاتی پیدا شود. بلی، گرچه در اینها صورت اعتقادی توحیدی نمی باشد، ولی چون اصل توحید فطری یعنی همان عشق به کمال که در همه است، در اینها نیز هست و در این معنی بین متمدن و غیر متمدن، افریقایی و اروپایی و آسیایی و سیاه و سفید فرقی نیست، در نتیجه احتمال دارد که همین نور توحید فطری جلوه کند.

گرچه آنان طبق ملکات خود، در نار و جهنم داخلی خود خالد خواهند بود؛ ولی برای اینها نار خارجی که در مقابل عصیان و خلاف و تمرد باشد، نیست و محتمل است که آن نور توحید فطری ظهور کند و در اثر ظهور آن، نارهای داخلی اثری نداشته باشند، و گرچه داخل نار ملکات خواهند بود، ولی نور توحید فطری غلبه کرده و آنها را از تأثیر بیاندازد، و شاید آنچه که در بعضی اخبار است «یتلعبون فیها بالنار» [۱] همین اشخاص باشند.

بالجملة: این دسته اشخاص وقتی در دنیا بودند «إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحُوبُونَ» [۲] شدند و از معارف اکتساب

نکردند و بذر توحید - یعنی توحید فطری - مستمد از خارج نشده و به این بذر توحید مدد نرسیده تا شاخ و برگ پیدا کند و در قلب ریشه دوانده و نمو نماید و به سراسر بدن شاخ و برگ بیاندازد، و در همه بدن، این بذر که از قلب سبز شده، شاخ و برگ داشته باشد و تمامی اعضا و جوارح و قوا را نورانی کند و آن را منصب به صبغه خود که صبغه الله است بنماید.

بالجملة: این دسته مثل دسته ای از حیوانات هستند که جهنم موعود را ندارند و بهشت موعود هم ندارند، فقط ملکات اینهاست؛ تا ملکاتشان چه باشد. البته آدمی که از تمدن علمی و عملی دور باشد، در اوصاف حیوانی قوی خواهد بود و باطن ذاتش، غیر از صور ملکه این اوصاف نمی باشد؛ در نتیجه در صورتی که نفس طبق ملکات، فعال باشد، محشور می شود. و بالاخره اگر این دسته، برخوردار از توحید فطری نباشند، همانا در آن ضیق ملکات و اتم و درد، مخلد خواهند بود.

و اما دسته دیگر که کثیری از نوع انسان را تشکیل می دهند، گرچه در مراکز تمدن علمی و عملی بوده اند، ولیکن چون اباً عن جد بر دین منسوخ سابق بوده اند و به دین لاحق مشرف نشده اند، ولی نه از باب عناد و نفاق، بلکه از باب قطع به خلاف؛ یعنی آنها اصلاً و ابداً حتی احتمال صحت اسلام را هم نمی دهند، همان طوری که ما اصلاً احتمال نمی دهیم که مسلک بهاییها صحیح بوده و آنها درست گفته باشند؛ چون آنها را باطل صرف می دانیم و لذا متوجهش نیستیم، و جماعت کثیری هستند که اسلام را همین طور می دانند، و یا اینکه در جایی هستند که اسمی از اسلام به گوششان نخورده است؛ مثل بوداییهایی که در فلان ده فلان جزیره قرار گرفته اند. ولیکن این دسته به دین خودشان که از سابق بوده معتقدند و فرض این است که بر اساس آن دینشان مستقیماً راه رفته و در عقایدشان هم همان طوری که آن پیغمبر فرموده، معتقدند؛ مثل راهبی که از اول عمر تا آخر در دیر خود زندگی کرده و حضرت عیسی علیه السلام را می شناخته و همین طور که ایشان فرموده است به قضایای مبدأ و معاد معتقد بوده و عملش هم عمل صالح و بر میزان آن طریقه بوده است و چون از اول علم به خلاف داشته، به دین اسلام هم توجه نکرده است، البته نمی توان گفت این چنین شخصی به جهنم خواهد رفت؛ زیرا محال است حضرت احدیت با بندگان خود خلاف عدل رفتار کند، پس این شخص را نمی

توان تعذیب کرد و چنین کسی هم در جهنم نخواهد بود، و آن کفاری که خدا در قرآن به آنان وعده عذاب و جهنم داده است، مسلماً این دسته از کفار نیستند.

اگر انسان به قرآن خوب نگاه کند، می فهمد قرآن با کفاری که حرف زده و به آنها وعید می دهد، کفار قریش و معاندین پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده اند که در اصطلاح قرآن بر اینها فساق و فاسق هم اطلاق می شود و فاسق در اصطلاح قرآن به این معنی است.

و خلاصه، این گونه اشخاص مسلم به جهنم نمی روند، البته به بهشتی که جایگاه مقربین است، راهی نداشته و به طور مسلم به جایگاه و مقام مؤمنین هم راهی ندارند؛ چون اینها اگرچه خلافی نکرده اند، اما چون عملشان واقعاً باطل بوده و حقیقتی نداشته است، صورت واقعیت به خود نمی گیرد و آنها از جنت عملی که از عمل و عبادات و اعمال دینیشان تشکیل می شود بهره ای ندارند، ولی آن عمل صالح که برای خدا انجام شده از قبیل احسان و بر به والدین و غیره، صورت و ملکه ای دارد و چون به مبدأ و معاد هم عقیده مند بوده اند، این گونه اشخاص اگرچه به بهشت معهود نمی روند، ولی لازم نیست به جهنم بروند.

مثلاً الاغ و اسب به بهشت نمی روند، ولی به جهنم هم نمی روند، پس چنانکه «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» [۳] ممکن است فریقی هم باشد لا فی الجنه و لا فی النار، و جایی باشد که آنجا همانند و یا در مرتبه پایین تر از جنت بروند؛ چون مغفور خواهند بود و هیچ عیبی هم ندارد. و این طور نیست که در جهنم را باز کنند و مدام جماعت انسان را به جهنم بریزند، خیلی کم هستند که به جهنم بروند، چنانکه خیلی کم هستند که به بهشت بروند، بلکه نوع مردم مثل بهائمند که به دنیا آمدند و چریدند و رفتند و در آخرت هم به آنها یک مرتع وسیعی می دهند که آنجا هم بچرند. نوع مردم این طورند، یعنی بله اند.

دسته دیگری از مردم هستند که شقی اند و آنها کسانی اند که استکبار ورزیده و عناد و جهود نمودند؛ مثل کفار قریش که گفتند: محمد یک بچه یتیمی است و امکان ندارد ما در برابر او خضوع کنیم. چنانکه خیلی از تجدد مآبهای ما همین طور هستند؛ چون طبق عنادی که با ملاها دارند اصلاً گوش نمی دهند که اینها چه می گویند و تعمق نمی کنند که آنها چه می گویند؛ بدون اینکه تذوق کنند و به مشام عقل بسپارند، رد می کنند. و چون از ملاها خوششان نمی آید، می گویند اینها خرافی هستند.

البته این چنین (ادامه: صفحه ۷)

ادامه از: اختلاف انسانها در تنقوت ...

اند در این بازار به اندازه ای که می بایست تجارت بکنند، تجارت کنند، ولی تا اندازه ای نفع کرده اند؛ مثل متوسطین از مؤمنین اهل جنت که در قصور و باغات بهشت هستند، ولی اینها آن مقاماتی که - مثلاً - انسانهای بالاتر دارند، درک نمی کنند؛ برای اینکه ادراک لذات و سعادهای آن مقام، جسمانی و محسوس نیست که اینها درک کنند و حسرت ببرند، بلکه امر معنوی است و معنویت این مؤمن متوسط، به آن اندازه نیست که آنها را درک نماید، تا از فقدان آنها نسبت به خود حسرت بورزد؛ چنانکه نعمت و سعادت اینها از قصور و جنان حسی است و اهل جهنم آنها را می بینند ولی چون دستشان به آنها نمی رسد، حسرت می برند که خود این حسرت، عذاب و درد الیمی است.

بلی، متوسطین همین قدر می بینند که دیگران و از جمله انبیا، مثل اینها هستند و از خوردنی و پوشیدنی هرچه بخواهند فراهم است، ولی مقام بالاتر آنها چون امر معنوی است برای اینها قابل درک نیست؛ چنانکه در این دنیا هم این طور بود که آنها با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم همسایه بودند؛ او خانه داشت، اینها هم خانه داشتند، او زن و بچه و آسایش داشت، اینها هم داشتند، ولی آن مقاماتی که او داشت، اصلاً اینها نمی فهمیدند.

۱) این روایت را در مجامع روایی نیافتیم، رجوع کنید به: شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۲۱۳؛ تفسیر القرآن الکریم صدرالمآلهین، ج ۱، ص ۳۷۴.

۲) مطففین (۸۳): ۱۵.

۳) شوری (۴۲): ۷.

کسانی که اعتقاد کج و معوج داشته و به شاهراه حقیقت بغض دارند، به تدریج شقاوت اینها زیادتر گردیده و باطن آنها صورت جحود و نفاق بوده و روح و نفس، کج و معوج از حقیقت بار آمده و صورت واقعی اش صورت باطل، و عقیده اش عقیده فاسد ظلمانی است، این چنین شخصی، گرفتار وبال دائمی بوده و شقاوت همیشگی عظمی و خسران به تمام معنی خواهد داشت. گرچه همه - غیر از کمترین - به یک معنایی خسران دارند، ولی معنای آن این است که آنها به آن مقامی که می بایست بما آنه انسان برسند نرسیده اند، مقام آنها مقام بالایی بود که سعادت عظمی پیدا کنند و نظام عالم را ادراک کنند، ولی نتوانسته

انتیقای به طلبه نندن فرزندانمان!

سید محمد جواد رحمانی - محمد هادی نصاری پور



بسم الله الرحمن الرحيم

بارز ترین علل کم شدن اشتیاق خانواده ها برای طلبه شدن فرزندانمان

با تحلیل و بررسی جامعه انسانی و اصناف مختلفی که وجود دارند، و با توجه به نیازهای انسان ها، در می یابیم که پر اهمیت ترین و خطیر ترین شغل (صنف)، طلبگی است که وظیفه هر شخصی می باشد. زیرا که برخلاف تمامی اصناف دیگر، متکفل مهمتربین بعد انسان یعنی روح

او می باشد. یکی از وضایف طلبه، اجتهاد و دفاع از دین در مقابل شبهات است که مهمترین جنبه و هدف زندگی بشر است. اما امروزه، این جنبه زندگی بشر، تحت الشعاع هجمه و حملات اعتقادی دشمنان واقع شده

است و به بی اعتبار ترین بُعد زندگی از دیدگاه مردم تبدیل شده (ایسنا).

از بارز ترین علل کم شدن اشتیاق خانواده ها برای طلبه شدن فرزندانمان (به ترتیب اولویت) میتوان به پنج مورد اشاره نمود؛ در این بین نمایان ترین دلایل میتواند «عدم وجود دغدغه نسبت به دین از طرف مردم» باشد (۱). همچنین «وجود شبهات اعتقادی» یکی از مهمترین این دلایل است (۲). و یا به عنوان مثال در رتبه سوم «بی فایده و بی تأثیر بودن طلبه در منظر جامعه» از مهم ترین موانع در این راه است (۳). و أيضاً «دیدگاه منفی مردم نسبت به طلاب بخاطر اعمال برخی طلاب» یکی دیگر از این عوامل به حساب می آید. و «دخال

نابجای طلاب در منظر مردم» را می توان بعنوان یکی از این موانع برشمرد.

هم اکنون به بیان مورد اول از این عوامل میپردازیم؛ یکی از عوامل عدم رغبت در طلبه شدن، دغدغه نداشتن نسبت به دین و دینداری است. مثلاً امروزه عموم انسانها حتی در انتخاب مهم ترین انتخاب های زندگی شان که تأثیر بسزایی در آینده شان دارند، کمترین معیاری که به آن توجه دارند، دین است. همچنین برای مردم، برای دینداری فرزندانمان هیچ برنامه ای ندارند و اهمیت نمیدهند. و نیز برای رفع شبهاتی که در ذهنشان دارند، هیچ برنامه ریزی ندارند.

پشتیبان مورد دوم: منشأ شبهه اعتقادی میتواند یکی از چهار مورد مذکور باشد؛ خواندن کتب گمراه کننده و ضلال. همچنین نداشتن منظومه ذهنی و واکنش نبودن از لحاظ اعتقادی

میتواند موجب

تشکیل شبهه در

ذهن شخص باشد.

و یا وجود مشکلات

میتواند یکی از این

دسته اسباب باشد.

پشتیبان مورد سوم:

برخی موارد «دیدگاه

منفی مردم به طلبه

بدلیل اعمال برخی

آنان» از این قرارند؛



رعایت نکردن زی طلبگی یکی از این عوامل است. همچنین عدم ایثار و از خودگذشتگی، دیگر عامل در این مورد است. بعلاوه یکی دیگر از شایع ترین این موارد، میتوان به اعمال برخی طلاب اشاره نمود که در امور کشور و در دولت دست دارند.

پشتیبان مورد چهارم: از دیدگاه مردم از آن جهت که دیدگاهی صرفاً مادی به زندگی دارند، به زعمشان طلبه و کسی که در حیطة دین کار کند، از آنجا که تأثیر حداقل مشهودی در زندگی دنیوی شان ندارد، آنرا بی تأثیر و بی اهمیت میخوانند. این گمان از جهل ما نشأت میگیرد زیرا که ما از اهمیت آن نا آگاهیم.

۱. مقاله؛ عوامل دین گریزی و گرایش جوانان به فرهنگ غرب؛ عباسی؛ محمد؛ برداشت.

۲. مقاله؛ عوامل دین گریزی و گرایش جوانان به فرهنگ غرب؛ عباسی؛ محمد؛ برداشت.

۳. مقاله؛ نامجو؛ محسن؛ سایت طلایعه خبرگزاری علوم انسانی؛ برداشت.

تفکر در ذات خداوند!

محمد جواد علی محمدی (طلبه)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

مرحوم شیخ کلینی در کتاب کافی ذیل بحث کتاب عقل و جهل از تفکر چنین می‌فرماید «فکر» همچون مأمور تجسسی است در خدمت «عقل» که با کمک معلومات خویش و دیگران به کشف مجهولات می‌پردازد و راههای رسیدن به مقاصد را شناسایی کرده، و بر عقل عرضه می‌کند: «دَلِيلُ الْعُقُولِ التَّفَكُّرُ» [۱]؛ تفکر، راهنمای عقل است.

کار «فکر»، «تفکر» است و اعم از «تدبّر» می‌باشد، زیرا «تدبّر» به

معنی «تفکر در ورای ظاهر و در عاقبت امر» است تا چهره باطن امور جلوه گر شده و عاقبتش آشکار شود، ولی «تفکر» اعم از «بررسی ظواهر و بواطن امور» و اعم از «بررسی علل و اسباب امور و نتایج و عاقبت» آن است که به طور مطلق به راه یابی و کشف مجهول‌ها، نظر دارد: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ. فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» [۲].

در کتاب تدبیر در قرآن درباره معنای تفکر چنین می‌گوید: «تفکر» امری فهری است و انسان بی فکر معنی ندارد. در این کتاب عمده مطلب در ارزش تفکر در چند مورد ذکر می‌کند:

۱. ابتدا می‌گویند مربوط به حوزه ای است که «فکر» در آن حوزه به جستجو و کشف مجهول می‌پردازد. (این که آیا کشف این مجهول چه مشکلی را در امر دنیا و آخرت مرتفع می‌کند و به چه نیاز ضروری انسان پاسخ مثبت می‌دهد، میزان ارزش فکر را نشان می‌دهد).
۲. و سپس به مبانی و قواعد فکر است که متفکر، به آنها اِجَان دارد و پای بند می‌باشد، این که این مبانی ارزشی، نسبت به حیات انسان چقدر از ارزش واقعی برخوردارند، میزان ارزش تفکر را نشان می‌دهد (این مبانی ماده فکر است که آیا یقینی است یا ظنی، یا تخیلی و یا توهمی؟).

۳. مورد سوم نیز ارزش تفکر را به صحت نتیجه ای که مبتنی بر مقدمات یقینی و واقعی به دست آمده است که آیا این نتیجه یا نتایج، از این مقدمات به دست می‌آید یا نه؟

۴. و مورد آخری که ذکر می‌کند به نیت و غرضی است که متفکر در اعمال فکری آن را جستجو می‌کند که آیا این حرکت فکری به قصد قرب و کسب رضای خداست و یا این که اغراض دیگری در کار است؟ [۳]

پرسش: چرا «ذات پروردگار» را نمی‌توان درک کرد و در مورد آن تفکر نمود؟

در میان آیات قرآن و روایات معصومین (علیهم السلام) شواهدی است که یا صراحتاً از تفکر در ذات خداوند نهی می‌کنند، و یا مفهوم

و فحوایشان این است که نباید در ذات خداوند اندیشید.

در تفسیر «المیزان» نقل شده است که تفکر در ذات خداوند، تفکر در کنه ذات او است و قرآن کریم نیز فرموده است: «و لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» [۴] (خلق نمی‌توانند احاطه علمی به او [خداوند] پیدا کنند). دلیلش هم بسیار بدیهی است؛ زیرا مخلوق گنجایش درک خالق را ندارد. او درباره خدا هر تصویری بکند مخلوق ذهن خودش می‌باشد. [۵] علاوه بر این، در تفسیر آیه ۱۰۳ از سوره انعام که خداوند می‌فرماید: (دیدگان او را درک نمی‌کنند، ولی او دیدگان را درک می‌کند و او باریک بین و داناست)؛ «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ

دریابید به عظمت آفرینش بنگرید).

۲. پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز روزی بر گروهی گذشت که می‌اندیشیدند و سخن می‌گفتند. ایشان فرمود: «مَا لَكُمْ تَتَكَلَّمُونَ؟» (درباره چه سخن می‌گویید؟) عرض کردند: «نَتَفَكَّرُ فِي خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ (درباره آفرینش خدای بزرگ). حضرت فرمود: (همین کار را بکنید و درباره خلق خدا بیاندیشید، نه درباره ذات خدا)؛ «و كَذَلِكَ فَافْعَلُوا تَتَفَكَّرُوا فِي خَلْقِهِ وَ لَا تَتَفَكَّرُوا فِيهِ» [۸]

۳. امام علی (علیه السلام) نیز در توصیف درماندگی انسان از درک «کنه ذات پروردگار» می‌فرماید: (خرد از ذکر ازلی بودنش درمانده است و عقل در افلاک ملکوتش حیران است)؛ «خَصَرَتِ الْأَلْبَابُ عَنْ ذِكْرِ أَرْكَانِيَّتِهِ وَ تَحَيَّرَتِ الْعُقُولُ فِي أَفْلاكِ مَلَكُوتِهِ» [۹]

دسته دیگری از روایات؛ نیز هستند که اندیشیدن در ذات الهی را موجب گمراهی و سرگردانی معرفی می‌کنند.

برای مثال می‌بینیم که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تَيْهًا» [۱۰] امام صادق (ع) فرمود: از اندیشیدن درباره [ذات] خدا بپرهیزید؛ زیرا اندیشه کردن در خدا جز بر حیرت و گمراهی نمی‌افزاید. همانا خداوند عَزَّ وَ جَلَّ را نه دیدگان در می‌یابند و نه او را می‌توان با اندازه‌های مادی تصور کرد.

کتاب الغارات در ذیل شرح این حدیث چنین گفته است حضرت فرمودند خود را در این مورد به زحمت بی‌ثمر نیندازید که ممکن است توهمات خود را کنه ذات خدا بپندارید. در ادامه گفته است سخن حضرت علی (ع) ناظر به این حقیقت است آن‌جا که فرمود: «... الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدَ الْهَمَمِ وَ لَا يَتَأَلَّهُ غَوْضُ الْفِطْنِ...»؛ آن خدایی که نه همت‌های عالی توان درکش را دارند و نه غواصان دریای ژرف اندیش به او دست می‌یابند. [۱۱] در روایت دیگری که شبیه همین مضامین را دارد از قول مبارک حضرت باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحَيَّرًا» [۱۲]؛ (در آفرینش خدا گفتگو کنید اما درباره خدا نه، چرا که بحث و جدل درباره خداوند جز فزونی حیرت نتیجه ای ندارد).

امام رضا (علیه السلام) نیز در همین راستا فرموده اند:

(سخن درباره غیر عرش الهی بگویند و درباره ذات خداوند سخن نگویند که حیران و گمراه می‌شوید)؛ «تَكَلَّمُوا فِيمَا دُونَ الْعَرْشِ فَإِنَّ قَوْلًا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ فَتَأْهُوا». [۱۳] علاوه بر روایات فوق، دسته دیگری از روایات هستند که متضمن تندترین

تعابیر راجع به این موضوع می‌باشند. این دسته از روایات، تفکر در ذات الهی را مساوی با هلاکت و نابودی دانسته اند.

مثلا از قول مبارک حضرت صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که «يَا مُفَضَّلُ مَنْ فَكَّرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ كَانَ هَلَكَ» [۱۴] (ای مفضل! هر که در خدا نظر و فکر کند که خدا چگونه بوده هلاک شود).

حدیثی نبوی نیز وجود



دارد که می توان آن را ذیل همین دسته از احادیث طبقه بندی کرد که «تَفَكَّرُوا فِي آيَةِ اللَّهِ وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي اللَّهِ فَتَهْلِكُوا» [۱۵] (در نعمت های الهی تفکر کنید و در ذات خدا تفکر نکنید که هلاک می شوید). تعبیر به «هلاکت» در روایات فوق، با ملاحظه برخی دیگر از این دسته روایات که تفکر در ذات الهی را نه تنها موجب گمراهی و حیرت که حتی موجب «الحاد» معرفی کرده اند، روشن می گردد.

برای مثال می بینیم که حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «مَنْ أَفَكَّرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَزُنَّدَقَ» [۱۶] (هرکس در ذات خداوند اندیشه کند (زندق می شود). آقا جمال خوانساری در مورد زندق می فرماید «زندق» به کسی می گویند که وجود خداوند متعال را انکار کند که مشهور او را «ملحد» می گویند. البته نظر آقا جمال این است که بعضی گفته اند که اصل آن «زندى» بوده که عرب آن را تغییر داده، چنان که متعارف ایشان است. و «زندى» یعنی منسوب به «زند» که آن کتابی بوده میانه مجوس منسوب به «زرادشت». و همچنین گفته که بعضی گفته اند که اصل آن «زن دین» بوده؛ یعنی ضعیف دین؛ مانند زن که دین او ضعیف می باشد.

[۱۷] علاوه بر این، در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَنْ تَفَكَّرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ أَلْحَدَ» [۱۸]

مرحوم راغب اصفهانی در کتاب المفردات خود معنای کلمه «لحد» و «الحاد» در لغت چنین گفته که به معنای میل از چیزی و عدول و انحراف از حق است؛ یعنی میل و انحراف از راه راست و از حق به باطل، و به همین جهت کسی را که وجود خدای متعال را انکار کند «ملحد» می گویند [۱۹]

آقا جمال خوانساری در کتاب شرح برغررالحکم در مورد توصیه امام علی علیه السلام در مورد تفکر چنین فرموده است که مراد امام علی (ع) از این توصیه، آن است که تفکر در ذات خدا موجب انحراف از راه راست و رفتن به راه باطل می شود؛ مانند اینکه سبب اعتقاد به تجسم خداوند متعال شود، یا تشبیه او به موجودی از موجودات، و ممکن است که سبب الحاد به معنای انکار وجود خداوند متعال شود.

بنابر این مراد از «تفکر» در ذات خدا، تفکر در کنه ذات حق تعالی است؛ زیرا که معرفت آن محال است و تفکر در آن عبث و لغو است. [۲۰] این منع و عدم جواز - چنانکه قبلاً گفته شد - از آن جهت است که مخلوق گنجایش درک خالق را ندارد و او درباره خدا هر تصویری کند مخلوق خودش می باشد؛ زیرا وجود ذهنی، مخلوق صاحب ذهن است. به عبارت دیگر، از آنجایی که ادراک کنه هر چیز مستلزم نوعی احاطه بر آن چیز است، و انسان و سایر مخلوقات محدود و متناهی را توانایی آن نیست که نسبت به خداوند نامحدود و نامتناهی احاطه یابند، بنابراین ادراک کنه ذات خدا و تفکر و گفتگو درباره کنه ذات خدا، نه ممکن است و نه تکلیف.

«قونوی» از بزرگان عرفان در این باره چنین می گوید: «میان محققان اهل شریعت و ذوق و کسائی که عقل سلیم دارند اختلافی نیست که «حقیقت حق تعالی»

یعنی «مقام ذات» مجهول است، و کسی جز خود حق را یارای احاطه علمی بدان مقام نیست؛ زیرا مناسبتی میان حق تعالی از نظر ذات با مخلوقاتش نیست». [۲۱] چگونه ما می توانیم به کنه ذاتش برسیم، در حالی که فکر ما بلکه تمام هستی ما محدود است و جز اشیای محدود را درک نمی کند. حال آن که ذات خدا از هر نظر نامحدود و صفات بی پایانش از ازل تا ابد را گرفته، نه حدی دارد، نه توصیف قابل درکی، و نه آغاز و نه پایانی. [۲۲]

در واقع حقیقت ذات خدا بر هیچ کس روشن نیست، و هیچ کس نمی تواند به کنه ذاتش پی برد؛ چرا که ذات او از هر نظر بی نهایت است و ما از هر نظر محدود و متناهی هستیم و به همین دلیل احاطه ما به او غیر ممکن است [۲۳] ما به حقیقت ذات خدا هرگز پی نخواهیم برد، و انتظار آن را هم نباید داشته باشیم؛ زیرا چنین انتظاری به این می ماند که اقیانوس بیکرانی را در ظرف کوچکی جای دهیم، یا جنین در رحم راه آگاه از تمام جهان بیرون بدانیم! آیا چنین چیزی ممکن است؟! [۲۴]

روایتی در کتاب شیخ صدوق نقل شده است که متن روایت این است: «قَدْ صَلَّتِ الْعُقُولُ فِي أَمْوَاجِ تَيَّارِ إِدْرَاكِهِ...» [۲۵]؛ بحقیقت که عقلها در امواج گرداب دریافتش گمراه و باطل و ضایع شده اند؛ خیالها از احاطه ذکر ازلیت متحیر و سرگردان گردیده اند؛ فهمها از دانستن وصف قدرتش درمانده اند؛ و ذهنها در گردابهای چرخهای ملکوتش غرق شده و در آب فرو رفته اند.

بنابر این، بر اساس دلایل عقلی و نقلی نتیجه می گیریم که، شناخت کنه ذات خدای متعال ممنوع است؛ برای آن که عقول نمی تواند احاطه به حقیقت ذاتش پیدا کنند. چگونه ممکن است عقل بتواند به کنه ذات خدای متعال احاطه پیدا کند، در حالی که مخلوق او است. به بیان دیگر، شناخت کنه و حقیقت ذات خداوند امکان ندارد؛ زیرا از یک سو شناخت حقیقت هر چیزی به معنای احاطه بر آن حقیقت و ذات است. و از سوی دیگر، حقیقت ذات خداوند، بی نهایت است و غیر خدا از جمله انسانها محدود هستند؛ لذا امکان ندارد ذات نامحدود خداوند معلوم موجودات محدود گردد؛ از این رو شناخت کنه ذات خداوند و احاطه کامل علمی به تمام ابعاد وجودی خداوند امکان ندارد.

ذات باری تعالی منزّه از حدود و ابعاد و جسمانیت است؛ ذات خدا از هر نظر بی نهایت است و ما از هر نظر محدود و متناهی هستیم و به همین دلیل احاطه ما به او غیر ممکن است؛ وقتی احاطه بر چنین موجودی ممکن نیست درکی به دست نخواهد آمد. ما به حقیقت ذات خدا هرگز پی نخواهیم برد، و انتظار آن را هم نباید داشته باشیم؛ زیرا چنین انتظاری به این می ماند که اقیانوس بیکرانی را در ظرف کوچکی جای دهیم، یا جنین در رحم راه آگاه از تمام جهان بیرون بدانیم! آیا چنین چیزی ممکن است؟! بنابراین ادراک کنه ذات خدا نه ممکن است و نه تکلیف.

اما خداوند شناخته می شود از طریق صفات، آیات و آثار صنعش همانطور که روایتی در کتاب عیون الحکم والمواعظ می فرماید: «من تفكر في آلاء الله وفقى» [۲۶] هر کس تفکر کند در نعمت های خدا توفیق داده شود؛ یعنی حق تعالی او را توفیق راه حق و اطاعت و فرمان برداری می دهد.

پاورقی:

[۱] کافی، کتاب عقل و جهل

[۲] بقره ۲۱۹-۲۲۰

[۳] تدبر در قرآن، ص ۴۰ و ۴۱

[۴] سوره طه، آیه ۱۱۰

[۵] المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبایی، سید محمدحسین، ترجمه: موسوی همدانی، سید محمد باقر، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، ۱۳۷۴ هـ.ش، چاپ پنجم، ج ۴، ص ۱۴۱

[۶] تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ هـ.ش، چاپ اول، ج ۵، ص ۳۸۷.

[۷] الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر و آخوندی، محمد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ هـ.ق، چاپ چهارم، ج ۱، ص ۹۳.

[۸] مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، نشر علامه، قم، ۱۳۷۹ هـ.ق، چاپ اول، ج ۲، ص ۸۷.

روضه الواعظین و بصیرة المتعظین، فتال نیشابوری، محمد بن احمد، انتشارات رضی، قم، ۱۳۷۵ هـ.ش، چاپ اول، ج ۱، ص ۳۷. [۹]

[۱۰] همان ص ۳۶

[۱۱] [ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات (الإستنفار و الغارات)، محقق، مصحح، حسینی، عبد الزهراء، ج ۱، ص ۹۹، قم، دار الکتب الإسلامیه، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.]

[۱۲] الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر و آخوندی، محمد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ هـ.ق، چاپ چهارم، ج ۱، ص ۹۲.

[۱۳] الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، به علی بن موسی علیهم السلام، مؤسسة آل البيت، مشهد، ۱۴۰۶ هـ.ق، چاپ اول، ص ۳۸۴.

[۱۴] التوحید، ابن بابویه، محمد بن علی، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۹۸ هـ.ق، چاپ اول، ص ۴۶۰.

[۱۵] نهج الفصاحة، پاینده، ابو القاسم، نشر دنیای دانش، تهران، ۱۳۸۲ هـ.ش، چاپ چهارم، ص ۳۸۹.

[۱۶] الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر و آخوندی، محمد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ هـ.ق، چاپ چهارم، ج ۸، ص ۲۲؛

[۱۷] شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۵، ص ۳۰۸.

[۱۸] تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، محقق / مصحح: درایتی، مصطفی، نشر دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۶ هـ.ش، چاپ اول، ص ۸۲.

[۱۹] راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق، داودی، صفوان عدنان، ص ۷۳۷، دمشق، بیروت، دارالقلم، الدار الشامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق؛ قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۸۲، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۷۱ ش

[۲۰] آقا جمال خوانساری، محمد، شرح بر غرر الحکم و درر الکلم، محقق، مصحح، حسینی ارموی محدث، جلال الدین، ج ۵، ص ۳۰۵، دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۶ ش

[۲۱] اعجاز البیان فی تفسیر ام القرآن، قونوی، صدرالدین، تصحیح: آشتیانی، سید جلال الدین، قم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۱ هـ.ش، ص ۳۵. [۲۲] پیام امام امیر المومنین علیه السلام، مکارم شیرازی، ناصر، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۷ هـ.ش، ج ۱، ص ۷۶.

[۲۳] اعتقاد ما، مکارم شیرازی، ناصر، قم، انتشارات نسل جوان، ۱۳۷۶ هـ.ش، چاپ دوم، ص ۲۶.

[۲۴] پنجاه درس اصول عقاید برای جوانان، مکارم شیرازی، ناصر، قم، انتشارات نسل جوان، ۱۳۸۶ هـ.ش، چاپ هیجدهم، ص ۷۲.

[۲۵] شیخ صدوق، توحید، محقق، مصحح، حسینی، هاشم، ص ۷۰-۷۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۳۹۸ ق.

[۲۶] عیون الحکم و المواعظ، ص ۴۴۹

چرا طرح کلی؟

حسین حسینی (طلبه)

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن سخنان حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی می‌باشد که در ماه مبارک رمضان در سال ۱۳۵۳ هجری شمسی ایراد شده است. این سلسله جلسات در مسجد امام حسن مجتبی «سلام الله علیه» در مشهد مقدس برگزار شده و بعد از سی و اندی سال نوارهای ضبط شده آن تبدیل به کتاب حاضر گردیده است.

مقام معظم رهبری در این کتاب داعیه‌دار ارائه یک نظام فکری از اسلام هست که همه مسائل فکری در آن نظام به یکدیگر مرتبط هستند.

بررسی و ارزش گذاری این اثر از دو منظر امکان‌پذیر است: یکی از جهت محتوای مطرح شده در آن و دیگری از جهت ارائه دهنده این مطالب؛ که در نوشتار، این اثر از منظر اول بررسی میشود.

مطالبی که در این کتاب آمده است در زمان خود از جهت مقابله با برداشت‌های غلطی که از اسلام توسط دیگران به جامعه تزریق می‌شد و با توجه به خفقانی که حکومت پهلوی در مردم ایجاد کرده بود، از جهت نوع بیان آن، به گونه‌ای اندیشه‌های فکری حکومت اسلامی بیان شود ولی حکومت را حساس نشود، منحصر به فرد بوده و به طور کلی نیز به خاطر ویژگی‌هایی که در ادامه ذکر می‌شود ارزشمند بوده؛ به چند مورد از آنها اشاره می‌شود:

ویژگی اولی که میتوان نام برد، معرفی دین اسلام به عنوان یک دین اجتماعی است. با فرض ثابت شدن اثبات ضرورت دیندار بودن و اعتقاد به دین اسلام دو نظر در مورد اسلام وجود دارد تبیین اولی که از اسلام ارائه می‌شود و غلط است، اسلامی است که فقط ناظر به زندگی فردی انسان است و اصلاً برنامه‌ای برای بعد زندگی اجتماعی انسان ندارد؛ انسان محوری از اثرات این بیان از اسلام که به تبع آن تناقضاتی در مکاتب اومانیسمی وجود دارد.

تبیین دوم و درست این است که دین اسلام هم ناظر به بعد

فردی و هم ناظر به بعد اجتماعی انسان برای زندگی در دنیا برنامه دارد. از مهمترین اثرات این نگاه در اجتماع این است که قوانینی که برای جامعه وضع می‌شود دستورات الهی بوده و از سوی کسی است که هم شناخت کامل به انسان دارد و هم ذی‌نفع قوانین نیست؛ بنابراین در این جامعه تناقضاتی که بر اساس عدم شناخت کامل نسبت به انسان در مکاتب اومانیسمی و سکولاری بود، در این نظام وجود ندارد، به کسی به صورت سیستماتیک ظلم نمی‌شود و و حاکمی که بر نظام گمارده می‌شود از

به لحاظ اینکه جزئی از مجموعه دین است و با دیگر اجزا و عناصر هماهنگ و مرتبط است نه به صورت جدا جدا و غیر مربوط با یکدیگر بررسی می‌شود. اهمیت این نوع بررسی به شناختی همه جانبه‌ای و طرحی کلی از دین هست که ارائه می‌دهد و نتیجه آن یک ایدئولوژی‌ای می‌شود، کامل، بی‌ابهام و دارای ابعاد متناسب با زندگی چند بعدی انسان

برای توضیح معنای کلمه طرح کلی از کلامی از علامه مصباح رحمت الله علیه استفاده می‌شود:

ایشان برای فهم آیات قرآن سه روش ذکر کردند:

«می‌توان همه معارف قرآن را در قالب نظامی

هماهنگ و پیوسته به هم براساس محوری واحد

ملاحظه کرد و در آن قالب به شرح، تفسیر

و بیان دیدگاه‌های قرآن پرداخت؛ همان

گونه که در مجموعه معارف حاضر چنین

شده است؛ دیگر آن که موضوعات

قرآن را در قالب سه محور عقاید،

احکام و اخلاق دسته بندی کرد

و زیر محورهای مختلف آنها را

براساس آیات قرآن تبیین کرد

و سوم آن که موضوعات

مطرح شده در قرآن

را بدون طرح کلی

و گسسته از هم

بررسی کرد، مانند

جهاد در قرآن یا امر به

معروف و نهی از منکر در قرآن و مانند

آن». (مصباح یزدی، ۱۳۹۴ش: ج ۲، ۱۴۰)

با توجه به اینکه ایشان معارف قرآن را مساوی با محتوای دین دانسته، نکات ذیل معنای عبارت «طرح کلی اندیشه دین اسلام در قرآن» را روشن می‌کند (شاید ذهن با این تقسیم بندی بیشتر آشنا باشد که محتوای دین به سه قسم تقسیم می‌شود: ۱. عقاید؛ ۲. اخلاق؛ ۳. احکام. در تفسیر المیزان نیز در بسیاری موارد، این روش یادآوری شده است. پس یک نوع تقسیم بندی این است که تمام معارف قرآن را به سه قسم تقسیم کنیم.

(مصباح، ۱۳۹۴ش: ۱۹):

۱. بهترین روش برای فهمیدن آیات

قرآن فهمی به صورت همه جانبه

و به هم پیوسته است و به تبع

بهترین روش برای فهم محتوای

دین

۲. بین اجزای

سوی خدا منتصب

شده است.

وجود احکام اجتماعی در فقه مثل امر به

معروف و جهاد و... و حکیم بودن خداوند در خلقت

انسان را می‌توان از دلایل تبیین دوم از اسلام دانست که

اسلام دین و مکتبی است که علاوه بر بعد فردی به بعد

اجتماعی انسان‌ها نیز توجه داشته و برای آن برنامه دارد.

مطالب این کتاب علاوه بر بیان مسائل فکری اسلام به

صورت فردی در صدد بیان بعد اجتماعی مسائل فکری و

دستورات اسلامی نیز می‌باشد و به دلیل نگاه‌های حداقلی

که در مورد اسلام وجود دارد، روشن کردن بعد اجتماعی

اسلامی دارای اهمیت بوده و جزء ویژگی‌های این مطالب

هست.

ویژگی دومی که این اثر دارد، مسائل فکری اسلام در آن

رابطه علم و عمل



محمد صادق رحمانی (طلبه)

یکی از نعم الهی به انسان، نعمت عقل و فکر کردن به مسائل پیرامون است. عقل انسان قابلیت های منحصر به فردی دارد که یکی از آنها عقل نظری و عملی است اما در معنای عقل نظری و عملی مورد نزاع واقع شده است. ۱ عقل نظری، آن دسته از اموری که فقط دانستنی هستند و ربطی به مقام عمل و فعل ندارند (یعنی اصلاً قابلیت تصور در مقام عمل را ندارند).

مثلاً کل بزرگ از جزء است

همانطور که مشاهده می کنید، آیا میتوان این گزاره را به مقام عمل برسانیم یعنی به آن عمل کرد خیر

این گزاره فقط مخصوص عقل نظری است

۲ عقل عملی: آن دسته از اموری که از دانستن مفاهیم به عمل کردن مفاهیم می رسیم

یعنی

مرحله اول دانستن است

مرحله دوم عمل کردن

به این عقل، عقل عملی می گویند

مثلاً عدل خوب است (دانستن)

لذا زمانی که عدل خوب است باید به آن عمل شود

یعنی گزاره عدل خوب است را میتوان عمل کرد، لذا عمل به آن هم خوب است چون اصل آن خوب است

برخلاف عقل نظری که توقف در دانستن داشت - یعنی هیچگونه نسبت، سبب حتی رضاع با عمل ندارد -

در نهایت:

به اموری که فقط دانستنی است - مثل الجزء اعظم من الكل - و در مقام عمل نمی توان از این موارد استفاده کرد؛ عقل نظری می گویند

دانستن

به اموری که دانستن آنها باعث عمل می شود، یعنی دانستن آنها کافی نیست، و برای اینکه حق مطلب ادا شود باید در مقام عمل محقق شود، عقل عملی گویند

(دانستن عمل کردن طبق آن)

ادامه از: چرا طرح کلی؟

این نظام نیز باید هماهنگی و پیوستگی باشد

۳. این اجزا بر اساس یک محور واحدی در این نظام فکری به یکدیگر مرتبط شوند.

بنابراین مشخص شد که برای ارائه طرح کلی از چیزی باید یک محور وجود داشته باشد تا همه اجزای آن مجموعه بر اساس آن با یکدیگر ارتباط داشته باشند سوالی که به وجود می آید این است که کدام مسئله در طرح کلی اندیشه اسلامی محور قرار دارد و قرآن محوریت آن را نیز تایید کرده است؟!

علامه طباطبائی رحمت الله علیه در تفسیر المیزان محور این نظام فکری را توحید بیان میکنند:

«و از مهمترین مزایا که در این دین به چشم میخورد ارتباط تمامی اجزای اجتماع به یکدیگر است، ارتباطی که باعث وحدت کامل بین آنان می شود، به این معنا که روح توحید در فضائل اخلاقی که این آئین بدان دعوت می کند ساری و روح اخلاق نامبرده در اعمالی که مردم را بدان تکلیف فرموده جاری است، در نتیجه تمامی اجزای دین اسلام بعد از تحلیل به توحید برمی گردد و توحیدش بعد از تجزیه به صورت آن اخلاق و آن اعمال جلوه می کند، همان روح توحید اگر در قوس نزول قرار گیرد آن اخلاق و اعمال می شود و اخلاق و اعمال نامبرده در قوس صعود همان روح توحید می شود، همچنانکه قرآن کریم فرمود: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (تفسیر المیزان، ذیل آیه ۲۰۰)

بنابراین محور اصلی در طرح کلی که از اندیشه های اسلامی و مسائل فکری اسلام

ارائه می شود، باید توحید باشد و همه مسائل فکری اسلام، باید به واسطه

توحید به یکدیگر مرتبط شوند؛ اگر اینگونه نباشد، علامه طباطبایی

رحمت الله علیه در ادامه می فرمایند:

«و نیز میتوانید صدق گفتار ما را با سیری در جنگهای بین المللی به

دست آورید، که نه یکبار و نه دو بار، زمین و زندگی انسانهای

روی زمین را طعمه خود ساخت و خون هزاران ام هزار انسان را

به زمین ریخت، حرث و نسل را نابود کرد، برای چه؟ تنها و تنها برای

اینکه چند نفر خواستند حس استکبار و غریزه حرص و طمع خود را

پاسخ دهند». (تفسیر المیزان، ذیل آیه ۲۰۰)

عبارت دیگر اگر توحید محور قرار داده نشود و چنین شناختی از اسلام به کار گرفته نشود، نظامات اجتماعی و سیاسی اسلام، فرقی با دیگر مکاتب الحادی نخواهد کرد و نظام اجتماعی بدون ظلم در جهان از بین خواهد رفت.

در صورتی که گفته شد اسلام برای بعد اجتماعی انسانها برنامه به خصوصی دارد و غیر از آن خلاف حکمت الهی است

بنابراین ارائه شناخت همه جانبه ای از دین دارای اهمیت هست و مطالب کتاب این ویژگی را دارد.

سومین ویژگی که قابل تامل هست قرآن منبعی این مطالب است قرآن به عنوان یکی از اصلی ترین منابع دین اسلام و و به عنوان ثقل اکبر در کنار روایات ائمه اطهار قرار دارد که صحت و حجت بودن آن مسلم است.

حضرت آیت الله خامنه ای قرآن را منبع اصلی مطالب خود قرار دادند تا شاید از سختی و مشکلات دیگر منابع اسلام به دور باشند؛ برای مثال:

اگر روایات را منبع قرار می دادند به دلیل ارائه طرح جامع و کامل از دین باید همه روایات را مورد مطالعه و بررسی قرار می دادند و باید احادیث متواتر، مستفیض، صحیح، موثق، حسن و ضعیف از یکدیگر مشخص شوند. این کار علاوه بر مطالعه همه روایات، سختی دوچندانی برای بررسی احادیث دارد.

از جهت دیگر اگر «طرح کلی» ارائه شده از روایات بود، به دو دلیل قابل پذیرش برای همه نبود:

۱. اختلاف علما در مبانی رجالی

۲. مشخص نبودن مبنای استفاده روایات در ارائه اندیشه اسلامی، مثلاً در فقه بعضی خبر واحد را حجت و برخی آن را جز ظنون می دانند ولی در اخلاق از خبر واحد به گونه ای استفاده میشود. در حیطه های سه گانه دین استفاده از انواع روایات مشخص بوده ولی برای طرحی جامع که شامل تمام مسائل فکری دین شود چنین مبنایی وجود ندارد.

و در مورد عقل و اجماع نیز یا به تنهایی قابل استفاده برای شناخت همه جانبه از اسلام نیستند یا مورد اختلاف واقع می شوند که از دیگر ویژگی های این مطالب هست.



عصمت در اصطلاح کلامی



نتیج علی اربابی

بسم الله الرحمن الرحيم

در مورد اصطلاح عصمت از دیدگاه کلامی، میان مسلمانان تعاریف متفاوتی وجود دارد که به نظر می رسد در این زمینه نتوان به یک نظریه واحد و مورد پذیرش همه صاحب نظران به ویژه میان علماء امامیه و ابومنصور ماتریدی و برخی از شارحان کلامش دست یافت. مطالعه تطبیقی تعاریف گوناگون این دو گروه نشانگر این حقیقت است که این تشتت آراء در واقع بازتابی از تفاوت در مبانی و رویکردهای فکری و اعتقادی ایشان می باشد. با وجود اینکه ابومنصور ماتریدی (م ۳۳۳ ق) [۸۴] با بیشتر علماء شیعه در قرن سوم و چهارم ه. ق. همچون ابن نوبخت (م ۴۱۳ ق) در «الیاقوت» [۸۵]، شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) در «اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات» [۸۶]، سید مرتضی (م ۴۳۶ ق) در «امالی» [۸۷] یک صدا نظریه «لطف» را در مورد عصمت، سر داده اند و لکن تفاوت هایی در جزئیات دارند که چون منشأ این اختلاف به مسئله چستی عصمت بر میگردد. به همین دلیل تفصیل این قسمت را به همان مسئله چستی عصمت موکول میکنیم.

الف: تعریف عصمت به «لطف» :

بیشتر دانشوران امامیه (و معتزله) و ماتریدیان نظرشان این است که عصمت لطف الهی است که خداوند شامل حال بندگان برگزیده خویش میکند و انسان معصوم به کمک آن در عین داشت اختیار و اراده آزاد و قدرت، از ارتکاب گناه و ترک اطاعت خداوند خودداری می کند. [۸۸]

ب: «ملکه» :

برخی فلاسفه مسلمان عصمت را به ملکه نفسانی تعریف کرده اند یعنی یک حالت پایدار روحی و روانی که انسان معصوم را از آلودگی به گناه و معصیت باز می دارد که پیدایش چنین حالتی را معلول علم و آگاهی قطعی انسان معصوم به پیامدها و آثار منفی گناه و معصیت و محاسن و سودمندی طاعت و بندگی خدا می داند و بر مختار بودن ولی تاکید می ورزند. [۸۹]

ج: «تکامل عقلانی» :

این تعریف برای ابن سیناست [۹۰]؛ وی میگوید: انسان دارای سه قوه غضب، شهوت و عقل است که اگر یکی از آنان بیشتر از بقیه فعال شود کارایی دو قوه دیگر را تحت تأثیر قرار داده و محدود میسازد، بنابراین اگر نیروی عقل و خرد به کمال لازم برسد، میتواند قوه غضب و شهوت را تنظیم و از زیاده روی آن جلوگیری کند که این تنها در سایه تهذیب نفس میسر است. بر این اساس هنگامی که روح و جان آدمی توانست با عالم عقول ارتباط برقرار کند، دیگر زمینه ای برای ارتکاب گناه و لغزش و خطا نمی ماند زیرا خطا و معصیت معلول چیره شدن نیروی شهوت و غضب و بُعد مادی و حیوانی انسان بر نیروی عقل و خرد است و این موضوع درباره انسان های معصوم صادق نیست.

د: تعریف به «خلق» :

متعلق به اشاعره است که به نظر آنان نقش اساسی در تحقق عصمت را خلق خدا ایفا می کند و انسان معصوم در آن نقشی ندارد. [۹۱]

البته متأخرینی چون فیاض لاهیجی (م ۱۰۷۲ ق) به مسلک «عدالت» [۹۲] یا سید عبدالله شبر (م ۱۲۴۲ ق) به مسلک «قوه عقل» [۹۳]، علامه طباطبائی «مسلک علم غیر مغلوب» [۹۴]، محمد رضا مظفر «مسلک مصونیت» [۹۵]، شهید مرتضی مطهری «مسلک تقوای عالی» [۹۶] روی آورده اند؛ که چون از موضوع این تحقیق خارج است، از تبیین و بررسی آن صرف نظر می شود.

تفاوت مهم تعریف علماء شیعه در قرن سوم و چهارم ه. ق. از عصمت با تعریف ابومنصور ماتریدی و شارحان کلامش (با اینکه هر دو گروه به لطف بودن آن تصریح دارند) این است که منشأ این لطف از منظر علماء شیعه در قرن سوم و چهارم ه. ق. از خود ذات الهی نشأت می گیرد بخلاف دیدگاه ابومنصور ماتریدی و هم فکرائش که آن منشأ را حکم خارجی عقلاء یعنی لزوم عدل و قبح ظلم می دانند. چرا که به قول کراجکی ماتریدیان در این باره به تصریح می گویند: «عصمت به مفهوم اجبار بر طاعت و عجز از معصیت نیست بلکه عصمت از منظر ماتریدیان لطفی الهی است که پروردگار عالم به واسطه آن انبیاء الهی را با حفظ اختیار آنان به کارهای خیر هدایت و از امور زشت و ناپسند باز می دارد ... البته این عصمتی که خداوند عزوجل در انبیاء الهی قرار داده است بدین معنا نیست که آنان مستحق عصمت باشند یا اینکه معصیت بر انبیاء الهی ذاتا محال باشد بلکه بر خداوند تنها از جهت عدل او واجب می شود و عدل بیش از آنکه مصلحت و منفعت را برای بندگان بر خداوند واجب کند، اقتضای دیگری ندارد؛ بنابراین رعایت هرآنچه اصلح و انفع برای بندگان است بر خدای حکیم واجب نیست. و این جور نیست که لطف تنها با رعایت آنچه به صلاح بندگان نزدیکتر و به حال آنها سودمندتر است، تحقق یابد و اگر خداوند این امور را بر بندگان رعایت نکند؛ دیگر بخشنده و کریم نباشد؛ نه اینجور نیست.» [۹۷]

در حالی که متکلمین از علماء شیعه در قرن سوم و چهارم ه. ق. همچون شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) قائلند که: «العصمة لطف یفعله الله تعالی بالملکف بحيث یمتنع منه وقوع المعصیه و ترک الطاعة مع قدرته علیهما: عصمت لطفی است که خدای تعالی در حق ملکف روا می دارد به طوری که وقوع گناه و ترک اطاعت از او ممتنع می گردد هرچند که بر انجام آن قدرت دارد.» [۹۸].

«و الدلیل علی وجوب اللطف توقف غرض الملکف علیه فیکون واجبا فی الحکمة و هو المطلوب» [۹۹] علت لازم بودن لطف بر خداوند این است که هدایت الهی که هدف از این امر است بر این لطف متوقف است پس این لطف بر طبق حکمت الهی لازم است.

تبیین بیشتر «لطف» از منظر علماء شیعه در قرن سوم

وچهارم ه. ق. :

شیخ مفید می گوید: «... العصمة من الله لحججه هی التوفیق و اللطف و الاعتصام من الحجج بهما عن الذنوب و الغلط فی دین الله تعالی و العصمة تفضل من الله تعالی علی من علم انه یتمسک بعصمته ... و لیست العصمة مانعة من القدرة علی القبیح و لا مضطرة للمعصوم الی الحسن ...» [۱۰۰] عصمت از جانب خداوند برای حجتها و انبیاء و اوصیاء الهی توفیق و لطف و وسیله بازدارنده ای است که موجب میشود از جانب بشری برگزیده شده دوری از گناهان و خطاها صورت بگیرد و معصوم محسوب شود این است که یک حالت و ویژگی پایدار درونی که در نتیجه تفضل و لطف الهی می باشد موجب می شود که وی به معرفت و آگاهی کامل از زشتی معاصی و کبیر و آثار و پیامدهای منفی آن، از یک سو و فواید و پاداش بندگی و طاعت خداوند متعال از سوی دیگر دست یابد و این عصمت مانع از قدرت بر کار قبیح نیست و فرد معصوم را نیز مضطر و ناچار به ارتکاب امور خیر نمی کند بلکه عصمت حالتی است که خداوند متعال می داند که چون برگزیده اش در بستر معاصی واقع شود با اختیار خود از آن دوری می کند.

جمع بندی

طبق عبارات مذکور، میشود این چنین نتیجه گیری کرد که ویژگی اساسی بر طبق نظریه لطف الهی این است که فرد معصوم در عین برخوردار از تفضل و لطف الهی اما با اختیار خود از ارتکاب گناهان و امور ناپسند کناره گیری می کند و این عصمت را در خود محقق می سازد؛ لکن اقتضاء امعان نظر بیشتر این است که طبق این نظریه جنبه حکمت و لطف و امداد و نصرت الهی می چربد و غالب است بر جنبه اختیار بشری معصوم. و اشکالش نیز این است که نظریه لطف الهی بیشتر در پی به پاسخ به چرایی و بیان دلیل برای ضرورت عصمت است تا تعریف ماهیت و حقیقت عصمت. بنابراین سزاوار است که توضیح و تفصیل بیشتر در نظریات این دو گروه ماتریدی و قداما از امامیه را به فصل بعد که بررسی ماهیت عصمت است، موکول کنیم.

نوشتار فوق بخشهایی از رساله (بررسی عصمت انبیاء

از نگاه ابومنصور ماتریدی و مقایسه آن از منظر علمای

شیعه قرن سوم و چهارم ه. ق. می باشد.

[۸۴] تاویلات اهل سنت، ج ۱، ص ۵۵۲

[۸۵] الیاقوت، ص ۷۳

[۸۶] اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۲۱۴

[۸۷] امالی سید مرتضی، ج ۲، ص ۳۴۷

[۸۸] البدایه فی اصول الدین، نورالدین صابونی ماتریدی ص ۳۰

[۸۹] موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، تهرانوی، ج ۲، ص ۱۱۸۴

[۹۰] رساله میدا و معاد، ص ۱۱۷

[۹۱] شرح الموافق، عضالدین ایچی

اشعری، ج ۸، ص ۲۸۱

[۹۲] گوهر مراد، ص ۴۶۴

[۹۳] حق الیقین فی معرفت اصول

الدین، ص ۱۳۵

[۹۴] المیزان فی تفسیر

القرآن، ج ۵، ص ۷۰-۸۰

[۹۵] عقاید الامامیه، ص ۵۴

[۹۶] مجموعه آثار، ج ۲، ص ۱۵۹

[۹۷] کنز الفوائد، ص ۵۲

[۹۸] اوائل المقالات فی المذاهب و

المختارات، ص ۲۱۴

[۹۹] همان

[۱۰۰] همان

عوامل تضعیف تشیع



سید ابوالفضل موسوی - سید محمد حسین ذاکریان

بسم الله الرحمن الرحيم

از آغاز امامت آقا امام علی علیه السلام، شیعه و تشیع مورد امتحانات فراوانی قرار گرفت. برخی از این امتحانات به قدری مهم بودند که نقش شیعه را در ادامه حکومت اسلامی معین کنند. اما شیعیان نتوانستند در بسیاری از این امتحانات سربلند بیرون بیایند، حتی وضع به اندازه ای خراب بود که این شکست شیعیان در امتحانات منجر به شهید شدن ولی خدا در زمین به دستان کتیف دشمنان اسلام شد. این شکست شیعیان در امتحانات دلایلی داشت که ما در صدد بررسی این دلایل هستیم.

من جمله این دلایل شیعیانی هستند که گوش به فرمان ولی نباشند. همچنین شیعیانی که علم کامل به مذهبشان نداشته باشند را هم می توانیم از جمله دلایل بدانیم. یکی دیگر از دلایل شیعیانی هستند که دشمن شناس نباشند. و به عنوان آخرین دلیل هم می توانیم به شیعیانی اشاره کنیم که بصیرت نداشته باشند

اولین دلیل از دلایل تضعیف دین، عدم فرمانبری از ولی است زیرا دین اسلام شامل مسائلی میشود که قابل درک همگان نبوده و نیست لذا از ابتدا خداوند برای ما افرادی را به عنوان جانشین و ولی قرار داد تا در مورد مسائل از آنها بپرسیم و پیروی کنیم. اما اگر هر کسی بخواهد طبق فهم خودش عمل کند و از این بزرگان پیروی نکند او نمیتواند دین را بفهمد و همچنین دیگر دین ما استوار نخواهد بود و با کج فهمی هایش در مسائل گوناگون باعث میشود دین ضعیف شود

دومین دلیل شیعیانی هستند که علم کامل به مذهبشان ندارند، این شیعیان اینگونه باعث

آسیب به شیعه می شوند که چونکه مبانی فکری شیعه را خوب نمی دانستند در جایی که کار موافق مبنای شیعه بود همکاری نمی کردند، به این دلیل که به خیال باطل خود می پنداشتند که این کار مخالف مبنای شیعه است سکوت می کردند. مانند علت صلح امام حسن علیه السلام، یا شهادت آقا امام حسین علیه السلام. اینگونه شیعیان در مواجهه با شبهه ها هم باعث آسیب میشوند، اینگونه که چون به مبانی فکری شیعه مسلط نیستند در مواجهه با شبهه یا نظر خودشان درباره شیعه عوض می شود که در نهایت به تغییر مذهب کشیده می شود، یا اینکه با ندادن جواب صحیح به شبهه باعث گمراهی شخص مقابل می شوند که در نهایت به گمراهی شخص مقابل کشیده می شود.

سومین دلیل دشمن شناس نبودن شیعیان بود، اگر مومن دشمن شناس نباشد نمیتواند دین خود را خوب بشناسد و درک کند، همچنین ممکن است برود و به جای عالمان دینی، از دشمنان تبعیت کند و به این صورت بر علیه دین عمل کند و باعث تضعیف دین شود آخرین دلیل و مهم ترین آنها این بود که شیعیان بصیرت کافی نداشتند، این مورد اینگونه دخیل است که چون شیعیان بصیرت و شناخت کافی نسبت به وقایع اطراف خود نداشتند، همین عدم بصیرت باعث میشد که از یاری امام یا نائب امام خود داری کنند که این امر در جایی مانند واقعه عاشورا رخ داد که به دلیل عدم بصیرت، سلیمان بن صرد خزاعی دستور داد که یاری مسلم حرام است و در نهایت منجر به شهادت حضرت مسلم و وقایع بعد از آن شد. همچنین در ابتدای وفات حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) چونکه شیعیان بصیرت کافی نداشتند باعث شد حق مسلم حضرت علی (علیه السلام) غصب شود و وقایع بعد از آن پیش بیاید، و قص علی هذا

تضعیف شیعه دلایلی دارد، من جمله این دلایل شیعیانی هستند که گوش به فرمان ولی نباشند، علم کامل به مذهبشان نداشته باشند، دشمن شناس نباشند، و نیز بصیرت نداشته باشند

درویش؟!



آیت الله سید علی قاضی (ره)

بعضی از اهل نجف سنگ جمع کرده بودند و به در خانه آقای قاضی می زدند.

به طلبه ها می گفتند اگر به درس او بروید از اجتهاد باز می مانید.

از او پیش مرجع تقلید زمان بدگویی می کردند.

شهریه طلبه هایی که با او در ارتباط بودند را بریدند

برخی از شاگردان او را از نجف تبعید کردند.

چراغ های مسجدی که در آن درس می

گفت را می شکستند.

سجاده زیرپایش را کشیدند محل

تدریسش را سنگ باران کردند.

می گفتند: «قاضی درویش است

و طلبه ها را گمراه می کند». اما

خودشان هم می دانستند مسلک آقای

قاضی با درویش آن زمان از زمین تا آسمان فرق دارد.

بعضی از درویش به بهانه توحید و ولایت به دستورات فقهی و شرعی آن طور که باید و ش اید توجهی نداشتند.

اما آقای قاضی یک فقیه بود و باورش هم بر این بود که رسیدن به حقایق عرفانی و توحیدی جز از راه شرع و عمل

به احکام الهی ممکن نیست. خودش حتی هیچ کدام از مستحبات را ترک نمی کرد.

مخالفان همین را هم به عنوان علامت نفاق او معرفی

می کردند: «این مقدار از زهد و اعمال مستحبی که قاضی

انجام می دهد از روی اخلاص نیست او یک صوفی است و

صوف یها برای این اعمال ارزشی قایل نیستند.»

آقای قاضی در مواجهه با این گونه تهمت ها وبی اخلاقی

ها دایما شاگردانش را به صبر و آرامش فرا می خواند. البته

برای رفع سوتفاهم هم تلاش م میکرد.

گاهی به صراحت می گفت: «طریقه ما همان طریقه علما

و فقهاست... به صدق و صفا...» یک بار هم که کسی از

سلسله اساتیدش سوال کرده بود گفته بود: «ما را با درویش

کاری نیست برای من سلسله درست نکن.»

در نوع پوشیدن غذا خوردن و رفتارهای اجتماعی هم هیچ شباهنی با فضای درویشی نداشت اما همچنان تهمت

درویشی بهترین حربه در درست مخالفان بود.



شش توصیه طلایی برای سعادت‌مندی در زندگی حضرت فاطمه (علیها السلام)

عبادات را خالصانه انجام ده تا خداوند هر آنچه به خیر و صلاح است را برایت پیش آورد.
(تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۱۰۸)



به آنچه که فرمان داده، عمل کن و از هر آنچه که نهی کرده‌ایم، دوری کن تا جزء شیعیان قرار گیری.
(تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام)



خدمتگزار مادرت باش که بهشت زیر قدم های مادران است.
(کنز العمال، ج ۴۳، ص ۴۵۴)



در رسیدگی و رفع نیازها و دعا کردن، اول به همسایه توجه کن، سپس به خانواده خود.
(علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۳)



از شوهرت درخواستی نکن که توان برآوردن آن را ندارد.
(بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۰۱)



با دیگران خوش‌رو باش که باعث بهشتی شدنت می‌شود.
(بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۰۱)



«ایمان نصفه نیمه»



محمد مهدی حیدری (طلبه)

(بن مایه این نوشتار برگرفته از کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن است.)

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرَجُونَ مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَطَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِيمَانِ وَالْعَدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾

ایمان عده ای از مسلمانان تنها برای سوء استفاده از دین است. به همین دلیل تنها بخش هایی که مورد علاقه شان است را می پذیرند و به باقی بخش ها کافر می شوند.

خداوند متعال در این آیه، بنی اسرائیل را سرزنش می کند که علی رغم پیمان و میثاقی که داشتید، همدیگر را کشتید و یکدیگر را از سرزمین های تان بیرون کردید. درحالی که شما موظف بودید یک جامعه ای متحد براساس روابط صحیح خانوادگی و رسیدگی به محرومان تشکیل دهید، ولی به جای آن در گناه و تجاوز به حقوق دیگران، یکدیگر را یاری و حمایت نمودید و در جامعه، بی نظمی و تفرقه و خونریزی را رواج دادید. با حمایت شما بود که حاکمان ظالم جرأت قتل و تبعید پیدا کردند و عجیب این که شما به حکم تورات، اگر در این درگیری ها اسیری دهید، با پرداخت فدیة آزادش می نمایید، در حالی که حکم تورات را در تحریم قتل و تبعید، گوش نمی کنید. حاضرید همدیگر را به دست خود بکشید، ولی حاضر نیستید اسیر یکدیگر باشید! اگر اسارت توهین است،

کشتن از آن بدتر است، و اگر فدیة دادن و آزاد کردن اسیران، فرمان تورات است، نهی از قتل و تبعید هم فرمان خداوند است! آری، شما تسلیم فرمان خداوند نیستید، بلکه آیات الهی را هر جا مطابق میل و سلیقه خودتان باشد می پذیرید و هر کجا نباشد، زیر بار نمی روید.

این آیه نسبت به خطر التقاط، هشدار می دهد که چگونه افرادی بخشی از دین را می پذیرند و قسمت دیگر آنرا می کنند. مسلمانانی که به احکام فردی عمل می کنند، ولی نسبت به مسائل اجتماعی بی تفاوتند، باید در انتظار خواری و ذلت دنیا و عذاب قیامت باشند. ای بسا! کسانی که شرایط و احکام نماز و روزه را مراعات می کنند، ولی در شرایط و وظایف حاکم و حکومت، متعهد نیستند.

حضرت آیت الله خامنه ای با بیان شیرین خود در توضیح این قسمت از آیه می فرماید: «قرآن کریم از یهود نام می آورد، آن کسانی که یک جا می گفتند باید برادران ما - منظورشان یهودی- هاست - همچون عزیزانی محفوظ بمانند؛ اما آنجایی که پای منافع شخصی شان به کار می آمد، همین برادران را در جنگ-ها می-کشتند و اسیر می گرفتند و می فروختند و پولش را می خوردند. قرآن در مقام توبیخ بنی-اسرائیل می-فرماید «ا فتؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض» به بعضی از دین ایمان دارید، به آنهایی بی-دردسری راحتش مؤمنید و متعهد، به بعضی دیگر از دین بی-ایمانید؟ بی-عقیده-اید؟ مگر می-شود این جور چیزی؟ مگر می-توان تفکیک قائل شد میان دو سخن و دو فرمان که هر دو از یک مبدأ و یک نقطه سر چشمه گرفته است.»^۱

۱- تفسیر نور، ج ۱، ص ۱۵

۲- رک: طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، فصل ایمان.

علت و چگونگی تنهادت حضرت رضا علیه السلام



نتیج عبدالله صالحی

طبق آنچه از مجموع روایات و تواریخ استفاده می شود: بردارد.

خلفا بنی العباس با سادات بنی الزهراء خصوصا امامان معصوم علیهم السلام رابطه حسنه ای نداشتند و چنانچه بهائی به آن ها می دادند و اکرامی می کردند، تنها به جهت سیاست و حفظ حکومت بوده است.

مامون عباسی همچون دیگر بنی العباس، اگر نسبت به امام رضاعلیه السلام احترامی قائل می شد، قصدش سرپوش گذاشتن بر جنایات پدرش، هارون الرشید و نیز جذب افکار عمومی و تثبیت موقعیت و حکومت خود بود.

مامون در تمام دوران حکومتش به دنبال فرصت و موقعیت مناسبی بود تا بتواند آن امام معصوم و مظلوم علیه السلام را - که مانعی بزرگ برای هوسرانی ها و خودکامگی هایش می دانست - از سر راه خود بردارد.

از طرف دیگر اطرافیان دنیاپرست و شهوتران مامون، کسانی چون فرزندان سهل بن فضل هر روز نزد مامون نسبت به حضرت رضاعلیه السلام سعایت و سخن چینی و بدگوئی می کردند، لذا مامون تصمیم جدی گرفت تا آن که حضرت را به قتل رسانیده و از سر راه

در این که چگونه حضرت، مسموم و شهید شد بین مؤرخین و محدثین اختلاف نظر است، که به دو روایت مشهور در این رابطه اشاره می شود:

۱ عبدالله بن بشیر گوید: روزی مامون مرا دستور داد تا ناخن هایم را بلند بگذارم و کوتاه نکنم، پس از گذشت مدتی مرا احضار کرد و چیزی شبیه تمر هندی به من داد و گفت: آن ها را با انگشتان دست خود خمیر کن.

چون چنین کردم، او خود بلند شد و به نزد حضرت رضاعلیه السلام رفت و پس از گذشت لحظاتی مرا نیز در حضور خودشان دعوت کرد.

هنگامی که به حضورشان رسیدم، دیدم طبقی از انار آماده بود، مامون به من گفت: ای عبدالله! مقداری انار دانه دانه کن و با دست خود آب آن ها را بگیر.

و چون چنین کردم، مامون خودش آن آب انار را برداشت و به حضرت خوراند و همان آب انار سبب وفات و شهادتش گردید.

و اباصلت گوید: چون مامون از منزل امام علیه السلام بیرون رفت، حضرت به من فرمود: مرا مسموم کردند.

۲ محمد بن جهم گوید: حضرت رضا علیه السلام نسبت به انگور علاقه بسیار داشت، مامون این موضوع را می

دانست، مقداری انگور تهیه کرد و به وسیله سوزن در آن ها زهر تزریق نمود، به طوری که هیچ معلوم نبود، و سپس آن ها را به حضرت خوراند و حضرت به شهادت و لقاءالله رسید.^(۱)

همچنین اباصلت هروی حکایت کند:

روزی در خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بودم، که فرمود: ای اباصلت! آنان مرا به وسیله زهر مسموم و شهید خواهند کرد و کنار قبر هارون الرشید دفن می شوم، خداوند قبر مرا پناهگاه و زیارتگاه شیعیان و دوستانم قرار می دهد. پس هرکس مرا در دیار غربت زیارت کند، بر من لازم است که در روز قیامت به دیدار و زیارت او بروم.

قسم به آن که جدم، محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت برگزید و بر تمامی مخلوقش برتری و فضیلت داد، هرکسی نزد قبرم نماز بخواند مورد مغفرت و رحمت الهی قرار خواهد گرفت.

قسم به آن که ما را به وسیله امامت گرامی داشت و خلافت و جانشینی پیغمبرش را مخصوص ما گرداند، زیارت کنندگان قبر من در پیشگاه خداوند از بهترین موقعیت برخوردار می باشند.

و سپس افزود: هر مؤمنی هر نوع سختی و مشکلی را در مسیر زیارت و دیار من متحمل شود، خداوند آتش جهنم را بر او حرام می گرداند.^(۲)

۱- اعیان الشیعة: ج ۲، ص ۳۱۳۰.

۲- عیون اخبارالرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۲۲۶، ح ۱.

عزازیل: چرا؟ و چگونه؟!

سید محمد علی علوی لاجوردی

سفر یازدهم؛ اعتراض

عنوان این فصل، در واقع کاریست که ما هر روز و هر ساعت و هر دقیقه و بعضی‌ها هم هر ثانیه، نسبت به خدا انجام می‌دهیم و گمان هم نمی‌گرد! بابا، خُرما پرست‌های جاهل هم، بعضاً بیشتر از ما احترام خدایشان را نگه می‌داشتند! حالا درست

است که شاید، یک عده از سفهایشان، از زور گرسنگی و بدبختی، صبح به صبح، معبود شب ساخته‌ی خود را می‌خوردند! اما دیگر اعتراض نمی‌کردند به او!!!

تو را به خدا شما دیده اید که یک گاو پرست، شاخ به شاخ گاو بشیند و برایش شاخ و شانه بکشد؟ انصافاً چه فرض کرده ایم خدا را که تا تقی به توقی می‌خورد، دعوا راه می‌اندازیم و قهر می‌کنیم و در را هم محکم پشتِ سرمان می‌کوبیم به هم؟ که چی؟ که خدا فلان حاجتم را نداده!

نداده که نداده! یک مقدار آبرو داری کنیم پیش این فرشته‌ها، که بعضاً شاگردانِ پدرمان بودند یک روزی! حتماً به صلاحمان بوده که نداده؟

حالا ما، مثل این بچه‌های کوچکِ نِقو، پا به زمین می‌کوبیم و عربده می‌زنیم، که می‌خواهم و می‌خواهم!!!

حالا ای کاش که یک چیز درست و حسابی می‌خواستیم؟ همه یا خواهان پول و ثروتیم یا دنبال مقام و منصب یا نهایتاً شفای مَرَضمان یا مریضمان!

دلش لک زده خدا، برای کسی که بیاید، مثل آدم در بزند، بگوید؛ ببخشید مهربان، می‌شود یک مقدار محبتِ خدایی به من بدهید و ظرفم را پر کنید؟

چه کلاس اخلاقی شده اینجا! نمیدانم باز هم بگذریم؟ یا چند صفحه‌ای سفید بگذارم، تا وقت داشته باشی و برای یک بار هم که شده بنشین، بر و بر خدا را نگاه کنی و با (هو) صفا کنی و کیفیت کوک شود و روح شاد؟

یا شاید اصلاً دلت بخواهد قلمی برداری و یکی دو صفحه پشت سر هم بنویسی (من عاشقِ عشق و عشق هم عاشقِ من) نه، بگذریم؛

خلاصه این که، عزازیل بخت برگشته، شروع کرده بود به اعتراض؛ که من سجده بکنم بر این موجودِ خاکی، آن هم کسی که، این همه سال ساختنش طول کشیده و بی روح و بی حرکت، بین آسمان‌ها و زمین مانده بوده!

و شاید آخر سر، به اینجا رسیده که: اصلاً ما، هر دو مخلوق تویم و چون من بزرگترم، اول او باید بر من سجده کند!!!

البته ایراد نگیرید به این نگارنده‌ی سراپا تقصیر که: چرا از خودت حرف در می‌آوری سید؟ کجا شیطان این حرف‌ها را زده؟

باور بفرمایید، چند دقیقه‌ی دیگر، آن مکالمه‌ی تاریخی با خدا، ادامه پیدا می‌کرد، بدتر از اینها را

افاضه می‌کرد آن عزازیل بخت برگشته، به جان خودم نباشد، به جان شما!!!

حالا این که بعضی از قاضی‌های قراضه و همفکرهایش، شیطان را سید الموحّدین می‌دانند به دلیل سجده نکردنش بر غیر خدا، حقاً که نشانه‌ی سفاهتشان است و بس!

آخر شما قضاوت بفرمایید، کدام آدم عاقلی این حماقتِ عزازیل را به حساب عشق می‌گذارد؟ تازه بدتر از این عین القضاة عارف نما، کسی است که عذاب را هم از عذاب می‌داند و شیرین می‌انگاردش برای عذاب شونده؟!!

بعضی‌ها هم عقلشان پاره آجر برمی‌دارد بعضی وقت‌ها! و تازه این پاره آجر را هم، به اسم عرفان می‌ریزند داخل حلقمان و اگر هم چون و چرا و انتقاد کردید، شما را یا کافر می‌دانند، یا نفهم نسبت به عرفان و عرفانی!

قضیه خیلی ساده تر از آنست که آنان تصور کرده اند، یک عالم معلّمی، که هزاران سال بی رقیب بوده، حالا یک عالم تر از خودش را می‌بیند، که تازه باید به او سجده هم می‌کرده! زورش آمده، پس سجده نکرده، پس ضایع شده، تمام!

به همین سادگی، هیچ پیچی هم نداشت! دیگر آسمان ریسمان بافتن و



مزاحم صغری و کبری شدن ندارد؟

اما نکته اصلی این است که، چرا زورش آمد؟ کسی که اعلّم العلماء بوده، چرا زورش آمده؟ کسی که اعبد العابدین بوده، چرا زورش آمده؟ مگر علم، نور نیست برای عالم؟ پس چرا این نور، نجات نداد شیطان را؟ چرا باید غیر ملکی که به خاطر علم و عمل بیمیلش، حالا شده از ملائکه‌ی درگاه ربوبی، و با آنها مخاطب قرار می‌گیرد، در این امتحان سرافکنده شود؟ تمام این چراها در چهار حرف خلاصه می‌شود: (ت ق و ا) اگر در خانه کس است، همین چهار حرف بس است!



صاحب امتیاز.

مؤسسه پژوهشی معالم

زیر نظر حوزه علمیه

حضرت بقیت الله عج قم

مدیر مسئول.

شیخ مجتبی ناصری

سر دبیر.

سید محمد علی علوی

وبسایت.

www.dmhb.ir

www.mehb.ir

www.mnj.ir

www.nmr.ir

www.maalemqom.ir

مَعْلَم

کتاب پیش رو،
مجموعه مقالات و
پژوهش های تنی
چند از پژوهشگران و
طلاب محترم سال پنجم
حوزه علمیه حضرت بقیت الله
عجل الله تعالی فرجه الشریف
شهر مقدس قم می باشد که
با راهنمایی و مشورت های استاد

گرانقدر حوزه و دانشگاه، معاونت محترم پژوهش مدرسه حضرت بقیت الله
عج، جناب حجت الاسلام والمسلمین سید محمد علی علوی لاجوردی،
به رشته تحریر در آمده، و به زیور طبع
آرسته گشته است.

